

# چراغ

به مناسبت ۲۷ اردیبهشت همزمان با ۲۸ ماه می، روز

چراغ ۵۳، نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایران

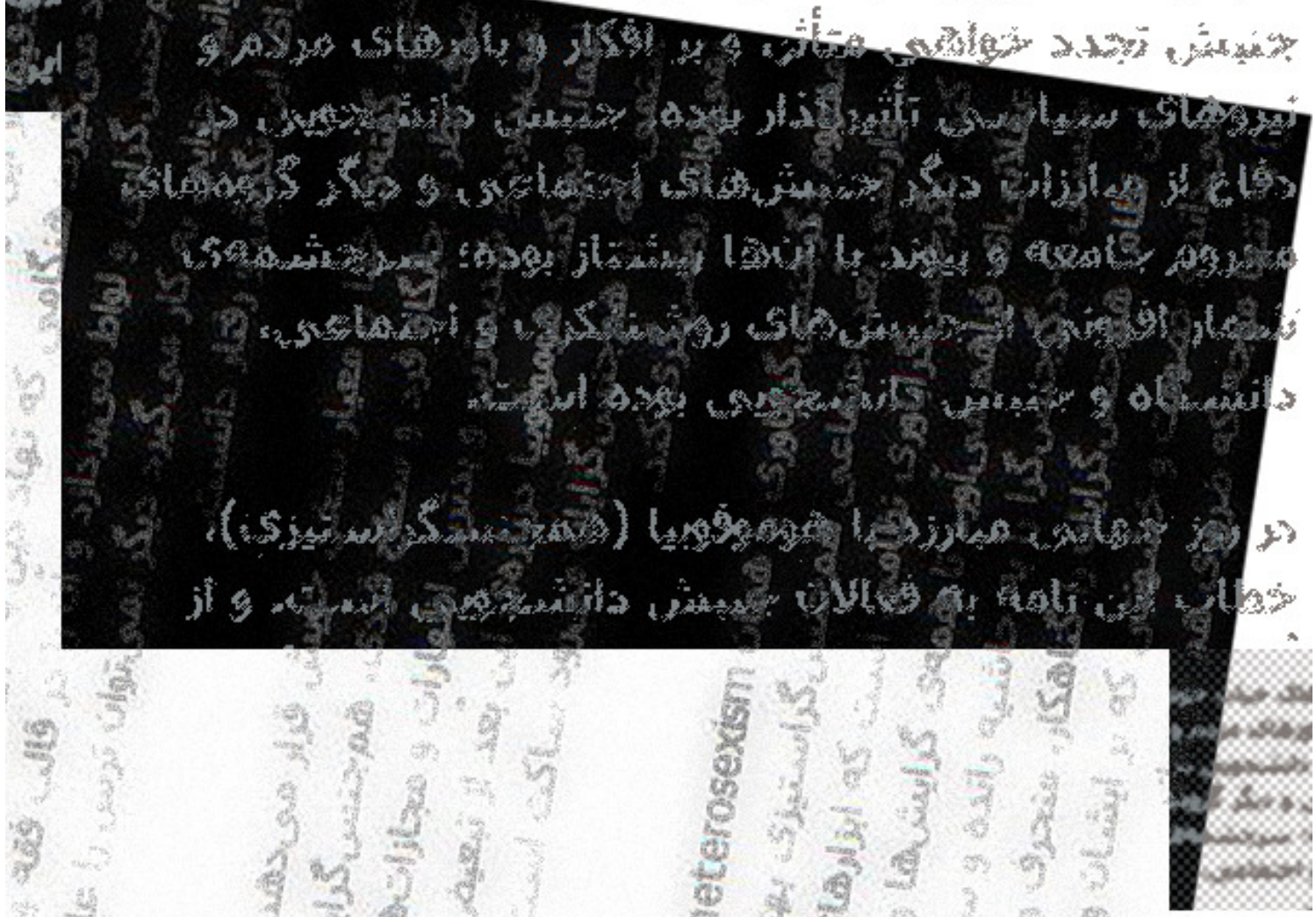
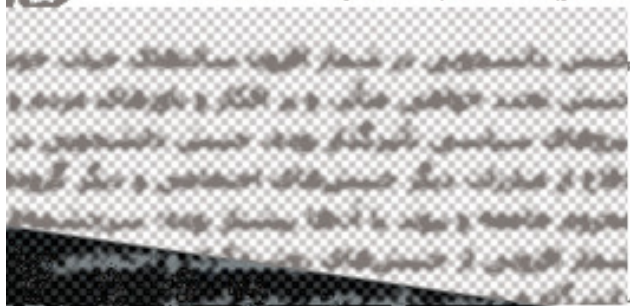
جهانی مقابله با هوموفوبیا

خرداد ۱۳۸۸، می/ژوئن ۲۰۰۹

جشنش دانشجویی ایران هفتاد و اندک سال عمر دارد و در این همه سال، در شرایط نبود دموکراسی، به صورتی نمادین، نقش سنگر دفاع از آزادی و حقوق مردم را داشته و در بسیاری مواقع نقش مرجع روشنفکرانه و مبارزات مردمی را ایفا کرده است.

جشنش دانشجویی در شمار افزون سال جشنش تجدید خواهی متاثر، و بر افکار و باورهای مردم و نیروهای سیاسی تأثیرگذار بوده. جشن دانشجویی در دفاع از مبارزات دیگر جنبش‌های اجتماعی و دیگر گروه‌های مردمی جامعه و پیوند با آنها بیشتر از گذشته‌های پیشین افزونی از جنبش‌های روشنفکری و اجتماعی، دانشگاه و جشن دانشجویی بوده است.

در روز جهانی مبارزات با هوموفوبیا (۱۷ مه/گداز سبزی)، خطاب این نامه به فعالان جشن دانشجویی است. و از



نامه‌ی دانشجویان همجنس‌گرای دانشگاه‌های ایران خطاب به جنبش دانشجویی

نامه به میرحسین موسوی در راستای انتشار منشور حقوق شهروندی ایشان  
گفتگوی مهدی همزاد با رادیو زمانه

هوموفوبیای درونی شده‌ی هم‌جنس‌گرایان ایرانی

رضا پسر و انعکاس روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا

نظری اجمالی به پدیده‌ی هم‌جنس‌خواهی

تاتر - همجنس‌گرایی در تاتر - پینوکیو

ترانه - پاکان

ترانه - ترجمه‌ی سپهر

پنجره‌ای رو به خیابان ما - رسول معین

داستان - قبل از آن که پیاده شوی - ماهی

اندیشه - پیش‌گفتاری بر تاریخ همجنس‌گرایی - حمید پرنیان

رسانه‌ها

## به نام یزدان پاک نشریه‌ی چراغ



ماه‌نامه‌ی دگرباشان جنسی ایران

سال چهارم شماره‌ی پنجاه و سوم، خرداد 1388

می - جون 2009

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سردبیر: ساقی قهرمان

دبیر تحریریه: حمید پرنیان

آدرس وب سایت: <http://cherag.irqo.org>

آدرس وبلاگ: <http://blog.irqo.org>

آدرس پست الکترونیکی: [board@irqo.org](mailto:board@irqo.org)

آدرس اشتراک: [member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

• چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

• مسوولیت معنوی نوشته‌های مجله بر عهده‌ی نویسندگان مطالب است.

• چراغ بیستم هر ماه مطالب خود را می‌بندد.

• برای ارابه‌ی مطلب در هر شماره، با دبیر هر بخش، یا سردبیر یا دبیر هیات تحریریه‌ی مجله هماهنگ کنید.

• سعی کنید بدون هماهنگی قبلی برای مجله مطلبی کار نکنید.

• چراغ هفتگی اول هر ماه منتشر می‌شود.

ایالات متحده‌ی آمریکا، تنها کشور مدرنی که - در دوران ریاست جمهوری جورج بوش - از امضا کردن بیانیه‌ی جهانی جرم‌زدایی از همجنسگرایی خودداری می‌کرد، هجدهم مارچ 2009 آن را امضا کرد و به جمع 66 کشوری پیوست که خواستار حمایت از حقوق بشر و هویت و گرایش جنسی در جهان هستند. ناگفته پیداست که کشورهای خاورمیانه‌ای هنوز این بیانیه را امضا نکرده‌اند، اگر چه این بیانیه هیچ الزام حقوقی برای کشور امضاکننده در پی نخواهد داشت.



برای مخالفت با این بیانیه ممکن است بگویند که امضای چنین بیانیه‌هایی در واقع حاکم‌کردن ارزش‌های غربی بر کشورهای غیرغربی است که دارای فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی متفاوتی هستند. حقوق بشر، که هم‌چنان بر سر پذیرش کامل آن (یعنی گنجاندن حقوق دگرباشان جنسی در حقوق بشر) بحث است، یک اجبار فرهنگی است، اجباری است که از خواست فهم جهانی بلند شده است.

استدلالاتی از این دست، بی‌پایه است؛ اگر پذیرش و جرم‌زدایی از همجنسگرایی منجر به دخالت فرهنگی و تسلط ارزش‌های غربی بر خرده‌ارزش‌هاست، پس هیچ تعامل فرهنگی و اجتماعی نباید صورت بگیرد تا ارزش‌های جامعه‌ای بر ارزش‌های جامعه‌ی دیگر تسلط پیدا نکند. همین حقوق بشر نیز خودش اساسن ارزشی است و درست قلب فرهنگ جوامع را نشانه گرفته است (و در واقع برای همین هم بیانیه‌ی حقوق بشر در شمار مهم‌ترین بیانیه‌ها و خواست‌های جهانی است). آزادی‌های نژادی و قومی و دینی و جنسیتی و جنسی و فردی، که در بیانیه‌ی حقوق بشر به‌شان اشاره شده است، پی‌رنگ اخلاقیات غربی دارند و انسان‌های آزاداندیش و خیرخواه طالب چنین اخلاقیاتی هستند.

بحث بر سر برتری فرهنگ و خواست جامعه‌ای بر فرهنگ و خواست جامعه‌ی دیگر نیست؛ بحث بر سر زیست جهانی است. اگر نپذیریم ما انسان‌هایی هستیم که، روزافزون، در تقاطع ارزش‌های جهانی زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم ضرورت هیچ مشارکت جهانی را درک کنیم. روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بین-ملتی، چنان گسترده و پهن شده است که راه‌گریزی از آن نیست. اما به این شدت هم نیست؛ هیچ خواست ستم‌گرانه و نانسانی‌ای نمی‌تواند جهانی شود؛ اگر دگرباشان جنسی بر حقوق خود به عنوان حقوق بشر پافشاری می‌کنند تنها به این خاطر است که عقل جهانی پذیرفته است که فرد در اداره‌ی زندگی خویش آزاد است. همان‌گونه که یک زن آزاد است تا - خودش - انتخاب کند که مادر شود یا نشود، که با شوهرش آمیزش جنسی داشته باشد یا نداشته باشد، آزاد است که همجنسگرایی خویش را آشکار سازد یا نسازد؛ این همانی است که به‌اش می‌گویند آزادی فردی در حوزه‌ی خصوصی و شخصی.

جرم‌زدایی از همجنسگرایی، نه تنها جرم‌زدایی از همجنسگرایی است بل که جرم‌زدایی از همه‌ی آزادی‌های جنسی‌ای است که بشر - در تنگنای زندگی دگرجنس‌گرایانه‌ی اجباری خانوادگی - به ضرورت وجود آن رسیده است؛ جرم‌زدایی از همجنسگرایی، جرم‌زدایی از انتخاب فردی است و این که فرد حق دارد به گونه‌ای زندگی کند که می‌پسندد و می‌خواهد. جرم‌زدایی از همجنسگرایی، جرم‌زدایی از فرهنگ مسلط است؛ ویران‌سازی تک‌روی دگرجنس‌گراست، که می‌خواهد، با تکیه بر منطق خویش، همه‌ی امکانات اجتماعی و فرهنگی را خودخواهانه به نام خویش زند و همه‌ی ناراضیان را سرکوب کند. جرم‌زدایی از همجنسگرایی، فقط جرم‌زدایی از همجنسگرایی نیست.

همین همه‌ی انسان‌های رنجیده از دگرجنسگرایی اجباری را برمی‌انگیزد تا بپذیرند که همجنس‌گرایان، یک فرقه یا گروه اجتماعی نیستند، همجنسگرایی پرچم‌دار آزادی جنسی انسان‌هاست تا بتوانند بی هیچ اجباری زندگی شخصی خویش را شکل دهند و به حقوق اعلان‌نشده‌ی خویش واقف شوند و هم‌نوا با همجنس‌گرایان بر علیه وحشی‌گری‌های قدرت استبداد دگرجنس‌گرا برخیزند. حقوق همجنس‌گرایان صرفن حقوق همجنس‌گرایان نیست؛ حقوق همه‌ی انسان‌هاست. به همین خاطر است که می‌بینیم روزافزون کسانی به صف مقاومت همجنس‌گرایان می‌پیوندند که اگرچه هویت همجنس‌گرایانه ندارند اما اهداف خویش را همان اهدافی می‌بینند که جنبش همجنسگرایی در ایران دنبال می‌کند. روشن است که روزی خواهد آمد که همه‌ی انسان‌ها به حوزه‌ی خصوصی و شخصی خویش آگاه شده‌اند و می‌دانند که نگهبانی از آن به همان اندازه‌ی اهمیت دارد که پاسداری از حقوق کودکان و زنان و دانشجویان و کارگران و اقلیت‌های دینی و ملی و زبانی و دیگر رنجیدگان قدرت مرکزی. همجنسگرایی، جولانگاهی است برای سست کردن اساس ایده‌های سرکوب‌گر و مطلق اجتماعی و فرهنگی. نیکوست که روشن‌اندیشان و فعالان اجتماعی این را بدانند و نگاه‌شان را به همجنسگرایی تغییر دهند.

## روی داده‌ها

در چارچوب همجنسگرایی، گامی که از مرحله‌ی تکاپوی فردی برای حق شخص گذشت و پایه‌ی حرکتی فراگیر را گذاشت، گامی بود که ساویز شفایی برداشت. اولین گام پس از آن، در قالب دیالوگ وبلاگ‌نویسان دگرباش جنسی از سکوی وبلاگ‌ها، با هم‌دیگر و با نهادهای اجتماعی برداشته شد و پس از آن دیگر متوقف نشد. ویژگی این هر دو، تکیه بر فرد برای فرارفتن از شخص است و تمرکز بر فرد، به خاطر منافی که از حضور فرد به عنوان تعیین‌کننده‌ی مسیر اجتماعی، به اجتماع و شخص برمی‌گردد. سومین نمایش حرکت فراگیر جمعی همجنسگرایان مجله‌ی ماها است، که تجمع نویسنده و نظر را در چارچوب آشنای یک نشریه ممکن کرد، و در همان مسیر فراگیر حرکت کرد و روشن‌گری در خصوص همجنسگرایی را، با دو هدف، برای دستیابی همجنسگرایان به حق انسانی و شهروندی خود و هم برای بهبود ناهنجاری‌های فرهنگ که با طرد همجنسگرایی از متن خود، خانواده‌ها را دچار خودزنی کرده است، ضروری دانست. این سه حرکت، به عنوان پیش‌روی فکری فعالیت‌های اجتماعی همجنسگرایان، نیاز عاجل شخص همجنسگرا برای کسب حقوق اولیه‌ی انسانی و شهروندی را تایید کردند.

هر سال، و در هفته‌ی مقابله با همجنسگراستیزی، آن‌چه همراه با ضرورت این مقابله به چشم می‌آید تداوم این حرکت در طول یک سال است. مقابله با همجنسگراستیزی برای همجنسگرایان به گونه‌ای ضرورت شخصی و غیرشخصی بوده که راه دست‌کشیدن از مبارزه در ابعاد اجتماعی را بسته است و هرچندگاه اتفاق تازه‌ای و خبر تازه‌ای و بهانه‌ی تازه‌ای و ضرورت تازه‌ای پیش آورده و به یاد آورده که مبارزه با همجنسگراستیزی کار نیک جامعه‌ی روشن‌فکری نیست، بهای آرامش وجدان فعالان مدنی نیست، به خاطر رعایت ملزومات دموکراسی نیست، به خاطر نیاز فرد انسان به انسان‌ماندن و جلوگیری از قتل شخص در قالب قتل هویت است. همین است که همجنسگرای ایرانی را وادار کرده یک چرخ را دایم بچرخاند، چرخ تعریف حقوق و مسوولیت‌های انسانی که همجنسگرا است و تمایل به انتخاب خفه‌ماندن ندارد.

سرتاسر یک سال گذشته، در جامعه‌ی دگرباشی ایران، به مقابله با همجنسگراستیزی گذشت. در زندگی فردی، معضل زندگی بدون هویت، بدل به عادت نشد. در رسانه‌های دگرباشان، آسیب‌های همجنسگراستیزان به زندگی همجنسگرایان عادت نشد. حرکت‌های ظاهر فردی و ظاهر اجتماعی در هم تداخل کردند و ترکیب شدند. باز هم مثل سال‌های قبل، کیبورد پرکار دگرباشان جنسی بزرگ‌ترین نمایش مقابله با همجنسگراستیزی بود، اما به همان‌جا محدود نماند.

امسال، کتابخانه‌ی دگرباشان جنسی، گام اول حضور آشکار و حرفه‌ای در ادبیات معاصر بود. نامه‌ی دانشجویان همجنسگرا، گام اول حضور آشکار در فعالیت‌های مدنی بود، نامه‌ی حمید پرنیان به نامزد ریاست جمهوری گام اول مسوولیت‌پذیری و استقلال نظر روشن‌فکر همجنسگرا در عرصه‌ی سیاسی بود. در هر سه‌ی این حرکت‌ها ویژگی جالب توجه، اشاره به بستگی‌ها و وابستگی‌های جامعه‌ی همجنسگرا و دگرجنسگرا، جامعه‌ی دگرباشان جنسی و جامعه‌ی رسمی، یا غیرممکن بودن جداسازی این دو پاره‌ی جامعه از هم بود، یعنی اشاره به واقعیت موجود از زاویه‌ی موجود. یعنی زخم هست و نباید باشد و ما آماده‌ایم که "خوب" اش کنیم.

از سوی دیگر وبلاگ پسر با شباهت به یک "رادیو صدای همجنسگرایان" بی‌وقفه و هدفمند، خبرهای داخلی را پوشش داد و با طرح برنامه و انگیزه به ایجاد خبر در مسیر مشخص پرداخت. انعکاس اخبار هفته‌ی مقابله با همجنسگراستیزی در Global Voices و پوشش نامه‌ی دانشجویان همجنسگرای دانشگاه‌های ایران، و پیش‌گفتار نمایشگاه بین‌المللی کتاب دگرباشان جنسی ایران در این مجموعه، به دو زبان فارسی و انگلیسی، دست آورد دامنه‌ی وسیع خوانندگان و بازدیدکنندگان

وبلاگ پسر است. بُعد دیگری از کار پسر، دعوت وبلاگ‌نویسان غیرهمجنس‌گرا به نقش‌پذیری در مقابله با همجنس‌گراستیزی، یعنی اشاره به ضرورت عملی کردن تمرین‌های دموکراسی در عمل و در نزدیک‌ترین لایه به زندگی روزمره‌ی نسل جوان و پیش‌رو ایران است.

نمایشگاه بین‌المللی کتاب دگرباشان جنسی مجموعه‌ای از شعرهای مهدی همزاد، خشایار پسر خسته، باربد شب، حمید پرنیان، متن و تصویر از چیترا، مجموعه مقاله‌های حمید پرنیان، مجموعه شعر ساقی قهرمان، دو مجموعه شعر ترجمه از رامتین، مجموعه شعر و داستان به قلم دگرباشان جنسی ایرانی، ایرج میرزا به کوشش سپنتا منتشر کرد و برای در وبلاگ نمایشگاه قرار داد.

نشر افرا، با سابقه‌ی بیش از یک دهه انتشار آثار معتبر نویسندگان داخل و خارج از ایران، زمانی که به بررسی و انتشار مجموعه‌های شعر و داستان نویسندگان دگرباش پرداخت، هم‌زمان که دری را به روی چاپ رسمی آثار نویسندگان دگرباش جنسی گشود، نام نشر افرا را هم به عنوان اولین انتشارات معتبر و صاحب‌نام غیردگرباش که دست به انتشار و عرضه‌ی آثار دگرباشان جنسی می‌زند، ثبت کرد.

خبر نمایشگاه بین‌المللی کتاب دگرباشان، در رادیو زمانه، با مصاحبه‌ای که با مهدی همزاد صورت گرفت، پوشش یافت. هم‌ارزش انتشار کتاب‌های دگرباشان، انعکاس چهره‌ی نویسندگان این کتاب‌ها بود که در کلمات مهدی همزاد در زمانه منعکس شد؛ چهره‌ی فرهیخته‌ی دانش‌آموخته‌ی نظرمند واقع‌بین و رویاساز، که با بلندنظری ابراز آرامش می‌کند و در خیابان‌های شهر خود قدم می‌زند.

<http://globalvoicesonline.org/2009/05/22/iran-blogging-against-homophobia>

بازتاب یافت.

این نامه هفته‌ی آینده در وبسایت Gay and Lesbian Humanist

<http://www.gayandlesbianhumanist.org>

منتشر خواهد شد.

## نامه‌ی دانشجویان همجنس‌گرای دانشگاه‌های ایران خطاب به جنبش دانشجویی

### و دیگر جنبش‌های جامعه‌ی مدنی

(به مناسبت 27 اردیبهشت هم‌زمان با 17 ماه مه، روز جهانی مقابله با هموفوبیا)

جنبش دانشجویی ایران هفتاد و اندی سال عمر دارد و در این همه سال، در شرایط نبود دموکراسی، به صورتی نمادین، نقش سنگر دفاع از آزادی و حقوق مردم را داشته و در بسیاری مواقع نقش مرجع روشنگری و الهام دهی به مبارزات مردمی را ایفا کرده است.

جنبش دانشجویی در شمار افزون سال‌های حیات خود از جنبش تجدد خواهی متأثر، و بر افکار و باورهای مردم و نیروهای سیاسی تاثیر گذار بوده. جنبش دانشجویی در دفاع از

مبارزات دیگر جنبش‌های اجتماعی و دیگر گروه‌های محروم جامعه و پیوند با آنها پیش‌تاز بوده؛ سرچشمه‌ی شمار افزونی از جنبش‌های روشنفکری و اجتماعی، دانشگاه و جنبش دانشجویی بوده است.

در روز جهانی مبارزه با هموفوبیا (همجنس‌گراستیزی)، خطاب این نامه به فعالان جنبش دانشجویی است.

و از آنجا که مطالبات اجتماعی مردم، جنبش‌های حقوق شهروندی و بشری را در کشور ما، هم‌قدم کرده است، فعالان حقوق بشر و فعالان جامعه‌ی مدنی و روشنفکران و کسانی که درون این کشور، به ویژه در دوران انتخابات، تلاش می‌کنند مسیر آگاهی سیاسی مردم ایران را چنان آماده سازند تا تصمیماتی که می‌گیرند نسل بعدی را شرم‌سار نکند، نمی‌توانند مخاطب این نامه به شمار نیایند.

در روز جهانی مقابله با هموفوبیا (همجنس‌گراستیزی)، خطاب

این نامه به کسانی است که به اصلاح شرایط جامعه‌ی ایران می‌اندیشند، بی‌دغدغه‌ی مقام، و با دغدغه‌ی انصاف و عدالت اجتماعی.

دانشجویان همجنس‌گرای ایران، در روزهای گوناگون سال، در صف‌های گوناگون دانشجویی، در جنبش زنان، در اجتماعات



مردم، در تجمعات فعالان مدنی، و در نشست‌های روشنفکران ایستاده‌اند. این نامه امروز به مناسبت 27 اردیبهشت، هم‌زمان با 17 ماه مه، روز جهانی مقابله با همجنسگراستیزی، خطاب به دوستان ما در جنبش دانشجویی نوشته می‌شود. جنبش دانشجویی باید خانه‌ی امن دانشجویان فارغ از تعلق نژادی، مذهبی، جنسی، زبانی باشد. آیا جنبش دانشجویی همچنان بر این قرار است که طیف‌های گوناگون درون جنبش را نادیده بگیرد؟  
وانمود نماید که ما در کشورمان دانشجوی همجنسگرا نداریم؟

در سال‌هایی که گذشت، ما در کنار شما بوده‌ایم. همچنان در کنار شما هستیم. اگر نام ما را نمی‌دانید به خاطر پرده‌پوشی ما بر تنگ‌نظری‌ها و تعصبات و پیش‌داوری‌های حاکم در حلقه‌های درون جنبش دانشجویی است که همجنسگرایی را بر نمی‌تابیده است. امروز، بعد از گذشت این سال‌ها گمان ما این است که اگر رهبری و نهادهای حکومتی اعلام می‌دارند ما در داخل مرزهای کشور خودمان وجود نداریم، در مسیر سیاستی معمول گام برمی‌دارند؛ خواست ما از جنبش دانشجویی، در مسیر ایده‌آل‌ها و سیاست‌های معمول جنبش اما این است که حضور ما از جانب جنبش نفی نشود، نادیده انگاشته نشود و از کنار ما و ناروایی‌هایی که بر ما روا می‌شود بی‌خبر یا بی‌اعتنا عبور نشود.  
ما دانشجویان همجنسگرای ایران، سال‌هاست هم‌پای جنبش دانشجویی و روشنفکری ایران، در متن مطالبات سیاسی و اجتماعی قرار داریم و از مدافعان سرسخت تغییر شرایط نابرابر جامعه‌ی ایران بوده‌ایم. اینک که همه‌ی آزادی‌خواهان و نیک‌اندیشان و مدافعان حقوق بشر دریافته‌اند که حقوق همجنسگرایان حقوق بشر است و مبارزه برای حقوق ایشان در زمره‌ی حقوق انسان – صرف نظر از رنگ پوست، دین، طبقه‌ی اجتماعی، جنسیت، و جهت‌گیری جنسی – است، و نیز حالا که از بی‌توجهی نسل گذشته‌ی روشنفکران به ستم‌های اجتماعی و بی‌خردی‌های سیاسی خبری نیست، ما، دانشجویان همجنسگرای ایرانی در برخی از دانشگاه‌های کشور، رسالت تاریخی خویش می‌بینیم که هم‌میهنان و هم‌کلاسی‌های خود را نسبت به ستم و جفایی آگاه کنیم که بر بخشی از فرزندان این سرزمین رفته است و می‌رود.

همجنسگرایی، سال‌هاست از فهرست بیماری‌ها و اختلالات روانی حذف شده و از سوی انسان‌های آزاد و آزاداندیش جهان مورد عنایت سیاسی قرار گرفته است. می‌توان به نام‌های بسیاری اشاره کرد که دارای تمایلات همجنسگرایی بوده‌اند، که همجنسگرایی ایشان، ایشان را از تولید و افزودن به فرهنگ و دانش جهان باز نداشته، و همجنسگرایی ایشان باعث نادیده گرفته شدن ایشان توسط جهان متمدن نبوده است. اما در ایران، و دیگر کشورهای نابرخوردار از آزادی‌های اجتماعی و انسانی، همجنسگرایان همچنان مورد سیاه‌ترین آزارها و ستم‌ها و شکنجه‌ها قرار می‌گیرند و کسی حاضر نیست چشم واقع‌بین‌اش را به اعمال اعدام‌گونه‌ای باز کند که امروزه نیز در حق همجنسگرایان ایران اعمال می‌شود. با این که جهت‌گیری جنسی طبیعی و خدادادی است و همجنسگرایان، درست مانند دگرجنسگرایان، هیچ انتخابی برای همجنسگراشدن نداشته‌اند و چنین به دنیا آمده‌اند، باز هم جامعه ایشان را متهم به گناه و بزه‌ای می‌داند که همان زندگی طبیعی ایشان است؛

دوستان! هم‌کلاسی‌ها! هوموفوبیا (همجنسگراستیزی) چنان بر زندگی خصوصی و اجتماعی ما سایه انداخته است که نفس کشیدن، این نیاز کاملن انسانی، برای‌مان دشوار شده است. جرم ما این است که مانند شما، ما نیز بر اساس طبیعت خویش زندگی می‌کنیم؛ طبیعت همجنسگرای ما، ما را به انتخاب شریک زندگی‌ای از جنس خود ما وامی‌دارد. طبیعت همجنسگرای ما، در مرحله‌ای دیگر، ما را به حضور و شرکت در زندگی اجتماعی وامی‌دارد. ما معتقدیم که باید مسوولیت بیشتری در جنبش دانشجویی و مبارزات مردم کشور خود برای آزادی، برابری جنسی و عدالت اجتماعی، به دوش بگیریم، و یا مسوولیت‌های بر-دوش را با امنیت خاطر از همبستگی و رواداری درون جنبشی، قدم به قدم پیش ببریم. آیا جنبش



دانشجویی سنگر همه‌ی دانشجویان، فارغ از گرایش جنسی آنها است؟ این عبارت، پرسش نیست، دادخواهی است. ما، دانشجویان همجنسگرای ایران خواستار آنیم که جنبش دانشجویی، برای نخستین بار در سراسر تاریخ معاصر ایران، در این تکاپوی سیاسی دوران انتخابات، و در روزهایی که برای رفع نقض حقوق انسانی و شهروندی در کشور تکاپو بر پاست، و در روزی که برای برخورد و مقابله با باورهای همجنسگراستیز نامگذاری شده، حضور همجنسگرایان را در دانشگاه‌های ایران، و در گستره‌ی بی‌مرز جنبش دانشجویی باور کنند؛ واقعیت حضور همجنسگرایان در جامعه و مشکلاتی که با آن دست به گریبان‌اند را بپذیرند و در جهت احترام اجتماعی به ایشان گام بردارند.

پس از گذشت این همه سال، این انتظار از جنبش دانشجویی و بر اساس هویت جنبش دانشجویی، به جاست که جنبش، سخنگویان آن، رسانه‌ها و سایت‌های خبری آن در خصوص حقوق همجنسگرایان، شهروندانی که در داخل کشور خود و در داخل فضاهای مانوس خویش و در عرصه‌ها و نهادهای اجتماعی سرکوب شده‌اند، به سخن بیایند و در جهت احترام اجتماعی به ایشان گام بردارند. این گام، شایسته است که اول بار از جانب جنبش دانشجویی برداشته شود. این پرسشی به جاست که در گذشت این همه سال، جنبش چگونه بر دانشجویان همجنسگرا (و خشونت‌هایی که در فضاهای ظاهر خالی از خشونت بر آنها می‌رود) چشم بسته است؟

ما، دانشجویان همجنسگرای ایران، از شما، پیکره‌ی جنبش دانشجویی، می‌خواهیم به سیاست‌های جنسی و جنسیتی جمهوری اسلامی ایران نگاهی دقیق بیاندازید و نقد آن را جزو مطالبات خویش قرار دهید؛ نیک می‌دانیم که اصلاح این سیاست‌ها برای همه‌ی اقشار و گروه‌های اجتماعی کشورمان سودمند و رهایی‌بخش خواهد بود. ما دانشجویان همجنسگرای ایران، از شما، برادران و خواهران‌مان در تمام جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، که زیر فشار قوانین ناروادار و بی‌اعتقاد به حق انسان‌ها برای زندگی هستید، می‌خواهیم در دورنمایی که برای کشورمان در سر دارید احترام به همه‌ی انسان‌ها - صرف نظر از تفاوت در گرایش‌های جنسی‌شان - و قدردانی از تفاوت‌های انسانی را هم بگنجانید.

این خواسته، به‌ویژه، از همکلاسی‌های‌مان در جنبش‌های دانشجویی از آن رو با شگفتی و پافشاری مطرح می‌شود که در بیانیه‌های تفصیلی مطالبه‌محور دانشجویی اشاره‌ای به حقوق دگرباشان جنسی ایرانی نشده است؛ نه در مطالبات دانشگاهی نه در مطالبات کلان اجتماعی و سیاسی و نه حتی در زیر مطالبات ده یا بیستگانه.

اگر نهادهایی که خود را از فعالین جنبش دانشجویی می‌دانند نتوانند جواب‌گوی غیبت آزاردهنده‌ی حقوق دگرباشان جنسی در دایره‌ی حقوق دگرانديشان سیاسی مذهبی در بیانیه‌های خویش باشند باید منتظر باشند که روزی، خود نیز همانند حکومت‌گران کنونی ایران، در صدد تبعیض بر تفاوت‌ها و نفی برابری و عدالت اجتماعی باشند.

در روزهایی که خواسته‌های مردم ایران، جنبش‌های مدنی را به هم نزدیک کرده و مرزبندی‌های جنبش‌های مدنی و روشنفکری و دانشجویی و زنان را به هم‌ریزد و در هم می‌آمیزد، جامعه‌ی همجنسگرایان ایران، که بیش از بیست سال است مبارزه‌ی جدی و سازماندهی شده خود را در سخت‌ترین شرایط و با کمترین امکانات و در خون‌ریزترین فضاهای خالی از هر گونه امنیت حریم خصوصی و اجتماعی، به پیش می‌برند، در کنار چشمداشت خود از جنبش دانشجویی، از دیگر جنبش‌های جامعه‌ی ایرانی نیز می‌خواهند که حضور همجنسگرایان را در جمع خود مشاهده کنند و به غیبت حقوق همجنسگرایان اعتنا کنند.

بیاید با هم، در جنبش‌های سیاسی اجتماعی بیاموزیم که حقوق بشر یک حقوق عام و سراسری است که طبقه‌بندی و جداسازی آن اولین انحراف در اندیشه‌ی آزادی است.

برای آموختن و آموزش دادن، آن چه ما در این مرحله، از جنبش دانشجویی طلب می‌کنیم، این است:

روشنگری در اهمیت و ضرورت احترام به اقلیت‌های جنسی در میان دانشجویان و در کل جامعه را در شمار برنامه‌های

خویش قرار دهند

اخبار مربوط به سرکوب، دستگیری، ضرب و شتم، آزار، تعرض، بی حرمتی به حریم انسانی، و نقض حقوق دانشجویان همجنسگرا در محیط دانشگاه از جانب مقامات حفاظتی، مقامات اداری و مقامات آموزشی، و یا دیگر دانشجویان را در رسانه‌ها و کانال‌های خبری خود (سایت‌ها، بولتن‌ها، نشریات دانشجویی و ..) منعکس نمایند

اخبار مربوط به سرکوب و دستگیری، ضرب و شتم، آزار، تعرض، بی حرمتی به حریم انسانی، و نقض حقوق شهروندی اعضای جامعه‌ی دگرباشان جنسی را در رسانه‌ها و کانال‌های خبری خود منعکس نمایند

نقد جدی سیاست‌های حاکمیت در رابطه با سرکوب همجنسگرایان، و دیگر شاخه‌های دگرباشان جنسی، و قوانین تبعیض‌آمیز و ناعادلانه‌ی مربوط به دگرباشی جنسی در قوانین اجتماعی و جزایی کشور را در برنامه‌ی خود قرار دهند  
برگزاری سمینارهای مربوط به جنسیت، به طور عام، و مطرح کردن مباحث هم‌پیوند با روشنگری جنسی، انتشار مقالات مربوط به دگرباشی جنسی، و مطرح کردن مباحث هم‌پیوند با حقوق انسانی و شهروندی همجنسگرایان و دیگر شاخه‌های دگرباشی جنسی را در برنامه‌های خود بگنجانند

با انتخاب طرح‌هایی مثبت در زمینه‌ی روشنگری در ضرورت احترام به حقوق دگرباشان جنسی و عمل کردن به این طرح‌ها، در کردار و رفتار به تعصبات و سنت‌های سرکوب‌گر مربوط به مسایل جنسی پشت پا بزنند و رفتارهای همجنسگراستیزانه را نقد کنند و راه را برای شرکت شمار هر چه بیشتری از دانشجویان همجنسگرا در مبارزات دانشجویی، و مبارزات اجتماعی در صحنه‌های هم‌پیوند، باز کنند

درک دانشجویان همجنسگرا از مشکلات و موانع سیاسی موجود در پیش پای جنبش دانشجویی، به معنای قبول تبعیض و نارواداری از جانب جنبش دانشجویی در رابطه با دانشجویان همجنسگرا و جامعه‌ی دگرباشی جنسی نیست.  
به امید روزی که زنان، کارگران، کودکان، دانشجویان، همجنسگرایان، اقلیت‌های دینی، اقلیت‌های ملی، اقلیت‌های زبانی، تک تک مردم ایران، در سرزمین مادری‌شان، بتوانند، بتوانند، آزادانه زندگی کنند و از محدودیت‌های ددمنشانه و نابخردانه‌ی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی رنج نبرند. به امید روزی که از کرامت فرد فرد انسان‌ها پاسداری شود.

به امید آزادی

دانشجویان همجنسگرای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران - دانشگاه صنعتی امیر کبیر - دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز - دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات - مرکز تربیت معلم شهید رجایی - دانشگاه صنعتی شریف - دانشکده فنی شهید چمران کرمان - دانشکده تربیت معلم شهید چمران کرمان - دانشکده شهید باهنر کرمان

اردیبهشت 1388

## نامه به میرحسین موسوی در راستای انتشار منشور حقوق شهروندی ایشان

آقای موسوی

آقای موسوی

منشور حقوق شهروندی شما ناقص است. همجنسگرایان و همه‌ی کسانی که زیست جنسی‌شان بر خلاف تصویر مسلط و ستم‌گرانه‌ی جنسی جامعه‌ی کنونی ایران است از قلم افتاده‌اند؛ ایشان نه تنها فرزندان همین خاک هستند بلکه مانند همه‌ی دیگران کار می‌کنند، دانشگاه می‌روند، خرید می‌کنند، کنش سیاسی دارند و در انتخابات هم شرکت می‌کنند. مفهوم شهروندی شما، با آنکه زنان و محیط زیست را هم درش گنجانده‌اید، باز هم کهنه و بیمار است.

هیچ انتظار ندارم که در این بحبوحه‌ی انتخابات و اولویت‌بندی کارهای تان بتوانید این نامه را با دقت بخوانید و کمی بیاندیشید. اما، از سوی من، همین که در میان کاندیدهای ریاست جمهوری ایران یکی پیدا شده است که دست از عوام‌فریبی بردارد و با زبان

اخلاق همگانی و جهانی به جنگ انتخابات برود کافی بود که این نامه نوشته شود.

آقای موسوی

منشور حقوق شهروندی شما ناقص است. همجنسگرایان و همه‌ی کسانی که زیست جنسی‌شان بر خلاف تصویر مسلط و ستم‌گرانه‌ی جنسی جامعه‌ی کنونی ایران است از قلم افتاده‌اند؛ ایشان نه تنها فرزندان همین خاک هستند بلکه مانند همه‌ی دیگران کار می‌کنند، دانشگاه می‌روند، خرید می‌کنند، کنش سیاسی دارند و در انتخابات هم شرکت می‌کنند. مفهوم شهروندی شما، با آنکه زنان و محیط زیست را هم درش گنجانده‌اید، باز هم کهنه و بیمار است.

آقای موسوی

نوشته‌اید: «اکثریت مردم به درستی باور داشتند که حقوق بشر، به همان مفهوم جهانی خود، به هیچ وجهی با خداپرستی و پیروی از تعالیم معنوی اسلام تعارضی ندارد، به همین علت نیز به "جمهوری اسلامی" آری گفتند». آیا مفهوم حقوق بشر شما – سوای از برداشت مردم انقلابی و داغ از حقوق بشر – هم همان مفهومی است که در پیکره‌ی دیرینه‌ی جهانی‌اش فهمیده می‌شود؟ آیا حقوق بشری که شما به‌اش اشاره کرده‌اید همان حقوق همجنسگرایان هم نیست که کاملن برخلاف تعالیم اسلامی نشان داده می‌شود؟ اگر حقوق بشر شما اسلامی است (یعنی حقوق بشر را حقوق دگرجنسگرای شیعه می‌دانید) همین جا کوله‌ی پرسش‌های ام را می‌گذارم روی دوش ام و سنت خموشی در برابر دستگاه ناشنوا و نابینای فقه شیعه را تکرار می‌کنم. و اگر نه، نیاز است که متن منشورتان را از نو ویرایش کنید.

آقای موسوی

همجنسگرایی (مانند دگرجنسگرایی) بیماری نیست. (مانند دگرجنسگرایی) انتخاب شخصی نیست. (به اندازه‌ی دگرجنسگرایی) تولیدکننده‌ی بیماری نیست. (مانند دگرجنسگرایی) برخلاف طبیعت نیست. (مانند دگرجنسگرایی) خدادادی است: شما بگویید! با کسی که میل جنسی‌اش را خداوند در نهاد وی گذاشته است می‌شود به مانند یک زناکار یا گناهکار برخورد کرد؟ این پرسش اگرچه ساده و عقلانی است اما تا کنون نه تنها پاسخی نگرفته است بلکه هیچگاه از سوی انسان‌های خیرخواه و آزاداندیشی، مانند شما، اندیشیده نشده است.

آقای موسوی

باور کنید این نامه شیک‌اندیشی و پُرده‌ی روشنفکری نیست: گوهر این نامه بر پایه‌ی رنج‌های ملموسی است که اندیشه‌ی

غلط و مسلطِ جامعه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران بر دگرباشان جنسی، فرزندان همین سرزمین، روا می‌دارد: دگرباشان جنسی ایران، به اشتباه، دشمن پنداشته شده‌اند. دگرباشان جنسی می‌خواهند زندگی خویش را بر اساس آن میلی بنا کنند که خداوند به ایشان عطا کرده است. من به خودم بارها گفته‌ام که خداوند نادان و ستمکار نیست.

به امید روزی که اندیشه‌ی اسلامی ایرانی به بلوغی رسیده باشد که اشتباهاتِ تئوریک خود را جوانمردانه بپذیرد و بکوشد تا هر چه انسانی‌تر و خداپسندانه‌تر رفتار کند. (و این همان امیدی است که واداشت نامه‌ای به شما بنویسم)

حمید پرنیان

یک همجنسگرا

مدیر تحریریه نشریه چراغ

عضو شورای دبیران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

این نامه در ایران امروز انعکاس یافت

## روزنه‌ای به فضای باز

امیدرضا محمودی

اواخر فروردین‌ماه امسال در تهران، با مهدی همزاد جلوی ورودی موزه‌های هنرهای معاصر در تهران قرار می‌گذارم. با چند دقیقه تأخیر خودش را نشان می‌دهد، یک پسر جوان معمولی که هیچ چیز خاصی در قیافه‌اش او را از بقیه‌ی آدم‌هایی جدا نمی‌کند که در خیابان قدم می‌زنند.

بلیط ورودی موزه را می‌خریم و قدم‌زنان به تماشای دو سالانه‌ی نگارگری ایران می‌رویم. ساختمان قدیمی و زیبای موزه‌ی هنرهای معاصر را تابلوهای هنرمندهای امروز نقاشی کلاسیک پر کرده‌اند. همان‌طور که در سالن‌ها قدم می‌زنیم و مینیاتورهای رنگارنگ را تماشا می‌کنیم، مهدی را دید می‌زنم: پسری با قدی متوسط، تی‌شرت آبی پررنگ با یک بافتنی بنفش تیره بر تن، شلوار جین مشکی بر پا و موهای معمولی سیاه رنگ که رو به پایین‌شان شده‌اند و کوله‌پشتی کرم رنگ.

تنها نشانه‌ی همجنس‌گرا بودن او، پلاک پرچم رنگین‌کمان (پرچم جهانی همجنس‌گرایان در جهان) است که بر کوله‌پشتی‌اش نصب کرده است. آرام قدم می‌زند و همیشه موقع حرف زدن مکث می‌کند. گفت و گو با او لذت‌بخش بود، با صدایی آرام حرف می‌زد و به حرف‌هایش اول چند لحظه فکر می‌کرد.

مهدی را از وبلاگش چند سالی است می‌شناسم. وبلاگ همزاد را اگر دقیق نخوانید، همانند قیافه‌ی مهدی، متوجه محتوای همجنس‌گرایانه‌ی آن نمی‌شوید. یک وبلاگ معمولی بلاگ‌اسپات با رنگ آبی تیره که در آن مهدی، هر چند هفته یک بار یک یادداشت خیلی جدی منتشر می‌کند که اغلب همراه توصیف‌های ادبی قوی به منظور تصویرسازی و نوشته شده با جمله‌بندی‌هایی کوتاه است.

مهدی همزاد علاقه به درست‌نویسی نشان می‌دهد و به حفظ رسم‌الخطی منسجم و معنادار پایبند است. مهدی در تهران درس می‌خواند و مطالعاتی منظم در باب ادبیات و فلسفه دارد. دیدار ما که به صرف آشنایی صورت گرفت، فرصتی دوباره به من داد تا در اردیبهشت‌ماه، در روزهایی که تهران در تب نمایشگاه بین‌المللی کتاب می‌سوزد و هر روز صدها هزار نفر به مصلی می‌شتابند تا کتاب‌های عرضه شده را دیدار و خریداری کنند، با مهدی صحبتی کوتاه درباره‌ی ادبیات همجنس‌گرایانه داشته باشم.

هم‌زمان با آغاز نمایشگاه کتاب در تهران، یک نمایشگاه کتاب اینترنتی با نام «نمایشگاه بین‌المللی کتاب دگرباشان» روی نت عرضه شده است که در آن یازده کتاب گوناگون شعر و داستان عرضه شده‌اند (از جمله ترجمه‌ی «آمریکا و چند شعر دیگر» از آلن گینزبرگ و کتاب شعری از ساقی قهرمان به دو زبان فارسی و انگلیسی). کتاب‌ها را نشر افرا در تورنتو به صورت اینترنتی منتشر کرده است و کتاب‌ها در کتاب‌خانه‌ی ملی کانادا ثبت شده‌اند.

متن نوشتاری وبلاگ این نمایشگاه کتاب می‌گوید: «کسانی هم در دل جامعه‌ی ایران هستند که از دیدگاه دولت "نیستند".

کسی که نیست نمی‌تواند بنویسد، پس نمی‌تواند کتابی را روانه‌ی بازار کند... ما، دگرباشان جنسی ایران، "هستیم" و این بودن تنها حضوری فیزیکی در شهرها و روستاهای ایران نیست. ما در درون این جامعه قرار داریم؛ از آن تأثیر می‌گیریم و بر آن اثر می‌گذاریم. ما در این جامعه "زندگی" می‌کنیم... گروهی از ما می‌نویسند، می‌سرایند و تولید اندیشه می‌کنند. اما مردم ما را نمی‌خوانند، چون نمی‌توانند به نوشته‌هایمان دسترسی داشته باشند.»

از مهدی همزاد در این مجموعه کتاب «قبیله‌ی پسرهای دربه‌در» منتشر شده است. این گفت و گو به صورت اینترنتی و از طریق ایمیل انجام شده است. برای بازدید از این نمایشگاه و دریافت کتاب‌ها در فرمت پی‌دی‌اف، به [آدرس اینترنتی نمایشگاه](#) مراجعه کنید.



تصویر کتاب «قبیله‌ی پسرهای دربه‌در»

وقتی داشتیم کتاب تو را ورق می‌زدیم، این فکر به ذهنم رسید که تو از تصویرسازی بیشترین استفاده را برای شکل دادن به اندیشه‌هایت داری، اما نه به صورتی عادی. انگار تو یک بیننده‌ی خاموش هستی و به عنوان نویسنده صدایی از تو نیست. تو صرف دیدار خودت را در واژگان عرضه می‌کنی. می‌خواستیم بپرسم چرا تصویرسازی‌های تو به این شکل خاموش هستند؟

اتفاقاً فکر می‌کنم که در نوشته‌هایم، من با تمام صدای خودم حرف می‌زنم. یعنی به جای این که از بیرون به خودم و زندگی نگاه کنم و بعد این‌ها را توصیف کنم، کاملاً همان چیزی را که از دید من و در ذهن من می‌گذرد می‌نویسم. شاید این احساس بیننده‌ی خاموش بودن هم از همین جا بیاید، چون خواننده نیز به واسطه‌ی کلمات نویسنده، خودش را در بطن ماجراها و توصیف‌ها می‌بیند و فاصله‌ای با متن/نویسنده حس نمی‌کند.

شاید تأثیر هم‌جنس‌گرا بودن این باشد که یک آدم هم‌جنس‌گرا خودش را در جامعه تنها و نادیده گرفته شده، حس می‌کند و

این باعث می‌شود که من همجنس‌گرا به یک نوع درون‌گویی و با-خود-حرف-زدن پناه ببرم. یعنی همان چیزی که شاید تو در نوشته‌های من حس کرده باشی.

همجنس‌گرا بودن یک نویسنده، چه تأثیری در نوشته‌هایش دارد؟ وقتی من به تو نگاه می‌کنم، تفاوت خاصی در روش زندگی‌ات با آدم‌های دیگر نمی‌بینم. تنها چیزی که وجود دارد، میل جسمانی تو به همجنس خودت است، چیزی که متفاوت از روش زندگی اکثریت مردم است. ولی این یک مسأله‌ی خصوصی است. چیزی نیست که تو را بخواهد از دیگران جدا کند. می‌خواهم بگویم که اگر از این نوشته‌ها نام‌های پسرانه را حذف کنی، چه فرقی با نوشته‌های دیگران خواهد داشت؟ می‌خواهم بدانم همجنس‌گرا بودن، نقشی جداکننده به تو، به عنوان یک نویسنده می‌دهد؟

همجنس‌گرا بودن نویسنده همان‌قدر در نوشته تأثیرگذار است که مرد یا زن بودن، ایرانی بودن، دانشجوی بودن، مسلمان یا مسیحی بودن یا هر وضعیت خواسته یا ناخواسته‌ی دیگری که انسان در آن قرار دارد. همجنس‌گرا بودن یک نظرگاه بین هزارها نظرگاهی است که می‌توان از طریق آن‌ها به جهان نگاه کرد - بدون این که تمایز و ارجحیتی بین هر کدام از این نظرگاه‌ها باشد.

اما خیلی وقت‌ها هست که نظرگاه و چشم‌اندازی فکری خاصی به‌خاطر شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی نادیده گرفته می‌شود و همین‌جا است که تفاوت‌ها را پررنگ می‌کنیم تا نگاه‌ها و ذهن‌ها را متوجه منظره‌های نادیده کنیم، یعنی بگوییم ببین! این مفهوم هم در دنیا وجود دارد؛ ببین! این آدم‌ها هم بین ما هستند.

به‌خاطر همین مسأله که من سعی می‌کنم خودم را همان‌طور که هستم در نوشته‌هایم انعکاس بدهم، به‌نظرم اگر هم نام‌ها و نشانه‌های آشکار همجنس‌گرایانه از متن من حذف بشود، باز هم چیزهایی هست که بشود در آن‌ها گرایش متفاوت نویسنده را ردگیری کرد.

همین که ماجراها و توصیف‌ها از دریچه‌ی چشم کسی روایت می‌شود که خودش را در کلیشه‌های جنسی و اجتماعی محدود نکرده، به کلمه‌ها و جمله‌ها یک جور رهایی می‌دهد. می‌خواهم بگویم به‌نظرم اگر نوشته‌ها با دقت و با همدلی خوانده شود، می‌توان فارغ بودن آن‌ها را از قیدها و پیش‌فرض‌های جنسیتی، دوقطبی و مردسالارانه تشخیص داد.

**برای من به عنوان یک شخصیت معمولی جامعه، نوشتن یک ابزار ساده است برای کار کردن. ولی چیزی که من در نوشته‌های تو، به عنوان یک شخصیت همجنس‌گرا می‌بینم، استفاده از نوشتن به عنوان تنها دریچه‌ی وجود داشتن است. نظر خودت در این باره چیست؟ چرا از نوشتن این چنین احساساتی و پر از شور استفاده می‌کنید؟**

آدمی را تصور کن که در اتاقی تنگ و تاریک و بی‌روزنه گرفتار شده. و فرض کن سوراخ کوچکی هست روی دیوار این اتاق، منفذی به فضای باز بیرون. طبیعی است که این منفذ برای این آدم اسیر هم راهی است برای نفس کشیدن، هم راهی است برای دیدن نور، هم دریچه‌ای برای فریاد زدن و کمک خواستن، هم امیدی به بیرون آمدن از این تنگنا. در اوضاع امروزی

که ما داریم، فضای مجازی به‌طور عام، و نوشتن به‌طور خاص، برای من (و دیگرانی مثل من) حکم این روزنه را دارد. از طرف دیگر، نوشتن برای من راهی بوده است برای بهتر شناختن خودم. انگار که وقتی فکر و احساس و تداعی‌های ذهنت را می‌نویسی، چیزی را که تا الان مبهم و بی‌شکل و آمورف بوده در تن کلمه‌ها قالب می‌زنی و چیزی سیال و فرار را به چیزی منجمد و قابل لمس تبدیل می‌کنی. به‌نظرم آدم این طوری خودش را بهتر «می‌بیند» و می‌تواند قضاوت درست‌تری از خودش و احساسات خودش داشته باشد.



**لطفاً کمی درباره‌ی پروژه‌های توضیح بده که منجر به انتشار اینترنتی این مجموعه کتاب‌ها شد. و از شکل‌گیری کتاب خودت هم بگو.**

از چند وقت پیش قرار بود که مجموعه‌ای از کارهای ادبی هم‌جنس‌گراها به‌صورت یک مجموعه‌ی مستقل دربیاید. از یک طرف نبود امکان انتشار و عرضه‌ی رسمی این نوشته‌ها و از طرف دیگر میل به معرفی بیشتر و شناساندن بیشتر آثار هم‌جنس‌گرایانه ایده‌ی اصلی این کار را ایجاد کرد. با هماهنگی‌هایی که انجام شد، این مجموعه‌ها به‌صورت کتاب الکترونیکی به‌طور رسمی از طرف نشر افرا (در کانادا) آماده و منتشر شد و همزمان با نمایشگاه کتاب تهران روی اینترنت قرار گرفت.

این کتاب‌ها در واقع امکانی برای دیده شدن برای ما فراهم کرده. ساقی قهرمان، شاعر ایرانی مقیم کانادا، دوستانه رابط نویسنده‌ها با نشر افرا شد و زحمت کار کتاب‌ها را کشید، که نتیجه‌اش را الان می‌بینید.

**می‌خواهم بدانم الان چه احساسی داری، وقتی که دیگر صرف یک وبلاگ‌نویس کویبر ایرانی نیستی، بلکه یک نویسنده هستی که نوشته‌هایت به صورت یک کتاب منتشر شده است؟ فکر می‌کنی این اتفاق، چه تأثیری بر زندگی کاری و ادبی آینده‌ی تو بگذارد؟**

خب قاعدتاً شوق و شادی زیادی دارم، چون با چاپ این کتاب - هر چند به‌صورت مجازی - امکانی برای خواننده شدن بیشتر فراهم می‌شود و طبیعی است که با این کتاب، نمونه‌کاری رسمی برای عرضه کردن دارم - در مقابل وبلاگ که مثل نقش روی آب است. این کتاب برای من ارزش شخصی زیادی دارد و پنجره‌ای است که با آن می‌توانم با آدم‌های بیشتری ارتباط برقرار کنم.

اما در عین حال در آمدن این کتاب را اتفاقی خارق‌العاده و آن‌چنانی هم نمی‌دانم، چون به هر ترتیب کتابی که در خارج،



به صورت مجازی، و با نام مستعار منتشر می‌شود همچنان مخاطبان اندکی دارد.

## باز هم به سراغ چاپ کتاب‌هایی این چنین خواهی رفت؟ یا این که دوست داری اثر بعدی خودت با نام شخصی و واقعی‌ات به صورت قانونی در کشور منتشر شود؟

با اوضاعی که در این زمانه در کشور هست، بعید می‌دانم تا زمانی که زنده باشم بتوانم کتابی از این دست را با نام خودم منتشر کنم. بنابراین چاره‌ای جز استفاده از ابزارهایی مثل وبلاگ، چاپ غیرقانونی، چاپ مجازی و این چیزها نیست.

خواست شخصی من انتشار به این صورت نیست، اما تا وقتی که شرایط این طوری باشد، کارهای بعدی من هم به همین شکل منتشر خواهند شد؛ یعنی در فضایی غیررسمی، بدون حق استفاده از نام واقعی خودم، بدون این که بتوانم آزادانه درباره‌ی آن حرف بزنم یا بتوانم آن‌ها را به کسی نشان بدهم. این که من دوست دارم چطور چاپ شود یک مسأله است و گزینه‌هایی که دارم مسأله‌ی دیگر. فعلاً شرایط همین است و چاره‌ای جز این نیست.

**مهدی، می‌دانم که با شخصیت‌های ادبی ایران محدود رفت و آمد داری و با نام واقعی خودت هم کار می‌کنی. می‌خواهم بدانم می‌توانی به عنوان یک هم‌جنس‌گرا با دیگر نویسندگانی ایرانی ارتباط برقرار کنی؟ یا خودت را موجودی جدا مانده در بین آن‌ها می‌بینی؟**

هنوز نمی‌دانم! تصور کلی من این است که افرادی که در فضاهای فرهنگی هستند، زمینه‌ی بیشتری برای پذیرش و درک تفاوت‌های انسانی دارند و شاید راحت‌تر بتوانند با هم‌جنس‌خواهی کنار بیایند؛ به‌خصوص با در نظر گرفتن این که در میان شخصیت‌های برجسته‌ی ادبی و هنری جهان، هم‌جنس‌گرایان و دگرباشان نام‌آشنای زیادی را می‌توان سراغ گرفت.

اما اگر هم‌جنس‌گرا هستی و در ایران زندگی می‌کنی، هرگز نباید خطر کنی و بی‌گدار به آب بزنی. هوموفوبیا (یا هم‌جنس‌گرایی‌هراسی، که ۲۷ اردیبهشت روز جهانی مقابله با آن است) همیشه در کمین کسانی مثل من است. منظورم این است که آدم از پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های درونی دیگران بی‌خبر است و نمی‌تواند واکنش آن‌ها را پیش‌بینی کند.

بنابراین کاری که می‌توانم بکنم این است که با صبر و حوصله جلو بروم و آرام آرام گرایش خودم را برای آدم‌های بیشتری علنی کنم. تجربه‌ی شخصی من این است که مشکل افرادی که با هم‌جنس‌گرایی کنار نمی‌آیند این است که هم‌جنس‌گرایان را نمی‌شناسند و زندگی و رفتار آن‌ها را از نزدیک ندیده‌اند؛ و این مسأله باعث شده که تصور غلط و نامنطقی از افرادی مثل من داشته باشند.

در عین حال آرزوی بزرگ من این است که بتوانم همان‌طور که هستم با دوستان خودم و با نویسندگان و شاعران ارتباط برقرار کنم و گرایش جنسی من باعث خودسانسوری و جدافتادگی نشود.

## به مناسبت روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا، هفدهم ماه می هوموفوبیای درونی شده‌ی همجنس‌گرایان ایرانی

حمید پرنیان

همجنس‌گرایی در ایران پدیده‌ای است که وجود ندارد. اگرچه باید بر حسب احتمالات و آمارهای بین‌المللی، شمار بسیاری از جمعیت هفتاد میلیونی ایران (حدود هفت تا ۱۲ درصد) جزو گروه دگرباشان باشند اما نه تنها چنین آماری وجود ندارد بلکه به خاطر تبلیغات و آموزش‌های ضد همجنس‌گرا، کسانی هم که دارای این تمایلات جنسی هستند یا از پذیرفتن آن می‌گریزند و در دام هوموفوبیای درونی شده‌ی خویش گرفتار می‌شوند و یا این که چاره‌ای جز این نمی‌بینند که پنهانی با این میل دردرساز و با پیامدهای ناگوار آن دست و پنجه نرم کنند.

اگرچه همجنس‌گرایان در کشورهای پیشرفته سالانه مناسبت‌های گوناگونی برای یادآوری و گرمی‌داشت سبک زندگی‌شان دارند، اما روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا تنها مناسبتی است که همجنس‌گرایان در ایران می‌توانند داشته باشند؛ چون تنها چیزی که همجنس‌گرایان به خاطر همجنس‌گرایی‌شان می‌بینند نه باران فرصت‌هایی برای اعلام حضورشان که رگبار آزار و ستمی است که هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی بر ایشان می‌بارد. از همین رو، همجنس‌گرایی در ایران را تحت مفهوم هوموفوبیا بهتر می‌توان بررسی کرد.

هوموفوبیا

از سال ۲۰۰۵، هفدهم ماه می هر سال را روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا نام‌گذاری کرده‌اند. هوموفوبیا چنین تعریف شده است: ترسی که دگرجنس‌گرایان و هم‌چنین خود همجنس‌گرایان به پدیده‌ی همجنس‌گرایی از خود نشان می‌دهند.

چنان‌چه بخواهیم علت این ترس را در متن جامعه‌ی ایران بررسی کنیم خواهیم دید که در ذهن و روان این جامعه، این ترس و رفتارهای متعاقب چنین ترسی ناشی از این است که مرد دگرجنس‌گرا قادر نیست همجنس‌گرایی را بفهمد؛ یک مرد چون به زنان گرایش جنسی دارد و همیشه زنان برای او کشش جنسی داشته‌اند وقتی با مردی روبه‌رو می‌شود که مردان را شریک جنسی خویش می‌گیرد و از ایشان کام‌جویی می‌کند نمی‌تواند این تمایل به همجنس را بفهمد.

نفهمیدن این رابطه و تمایل منجر به برخوردها و رفتارهای ستیزانه و خصمانه‌ای می‌شود، چرا که وی وقتی «مرد بودن» را با بودن خویش تعریف کرده است هرگاه «مرد» دیگری را ببیند که این «مرد بودن» را زیر پا گذاشته است و جور «دیگر و ناجوری» رفتار می‌کند بی‌گمان نخستین اندیشه‌ای که در سر می‌پروراند این است که مرد همجنس‌گرا دشمن مفهومی است که وی از «مردانگی» دارد.

اما درباره‌ی همجنس‌گرایی زنانه برعکس چنین تصویری رخ می‌دهد؛ مرد دگرجنس‌گرا نه تنها زن همجنس‌گرا را می‌فهمد

بلکه از آمیزش جنسی دو زن لذت دوچندانی هم می‌برد. از همین روی، لزبینیسم کمتر از هم‌جنس‌گرایی مردانه در معرض کنش دشمنانه و خصمانه‌ی مرد دگرجنس‌گرا قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، و بر همین اساس می‌توان گفت که زنان دگرجنس‌گرا کم‌تر و ضعیف‌تر از مردان دگرجنس‌گرا نگرش هم‌جنس‌گراستیزانه از خود نشان می‌دهند و رفتار کم‌تر خصمانه‌ای با دگرباشان دارند.

هنگامی که جامعه‌ی ایران هنوز مردمحور است و قدرت مردانه بر تمام گستره‌ی اجتماع سایه انداخته است، نگرش مردمحور به هم‌جنس‌گرایی در کانون همه‌ی نگرش‌ها و صداها می‌نشیند و جایگاه تصمیم‌گیرنده را اشغال می‌کند؛ و بر همین پایه و اساس، هم‌جنس‌گرایی در ایران مردانه پنداشته و دیده می‌شود، لزبینیسم نمی‌تواند پدیدار شود و مردان بیشتر از زنان با هم‌جنس‌گرایی مواجه‌اند.

بنابراین، نوع ستمی که بر زنان هم‌جنس‌گرا می‌رود با نوع ستمی که بر مردان هم‌جنس‌گرا می‌رود متفاوت است. اما تعریفی که در بالا از هوموفوبیا شد بسیار محدود است و همه‌ی گستره‌ی آزار و ستم‌هایی که هم‌جنس‌گرایان به خاطر گرایش جنسی‌شان متحمل می‌شوند را در بر نمی‌گیرد، و آن پدیده را به خوبی توضیح نمی‌دهد.

این تعریف در سطح فردی باقی می‌ماند و نمی‌تواند رفتارهای هم‌جنس‌گراستیزانه‌ای را بیان کند که گروه‌های دیگر، ساختار جامعه، نهادها، و قوانین بروز می‌دهند. وقتی هم‌جنس‌گراستیزی در سطح فردی باقی می‌ماند رفتاری شبه‌بالینی است که با فراهم کردن شرایطی برای پذیرش هم‌جنس‌گرایی در فرد می‌توان زودهنگام درمانش کرد.

اما کارکردهایی که هم‌جنس‌گراستیزی در سطح اجتماعی، در فرهنگ و سیاست دارد چه بسا کلان‌تر و بااهمیت‌تر باشد. گرچه این ترس از بودن در کنار یک هم‌جنس‌گرا، فرد دگرجنس‌گرا را وامی‌دارد تا از خود رفتاری دشمنانه و تبعیض‌آمیز نشان دهد، اما همه‌ی شوربختی‌های یک هم‌جنس‌گرا در جامعه‌ی ایران به این خلاصه نمی‌شود.

هوموفوبیا بیشتر در سطحی خطرناک و مرگ‌آور می‌شود که دقیقاً از این ترس جدا گشته و رنگ توجیه عقلانی به خود می‌گیرد؛ هنگامی که نهاد دین به تبیین مسأله‌ی هم‌جنس‌گرایی و لواط می‌پردازد و آن را در قالب فقه و قوانین جزایی به کار می‌گیرد دیگر نمی‌توان ترس را علتی برای این نگرش و رفتار دانست.

دین، گفته‌ی خدا را معیار سخن خویش قرار می‌دهد و صرف نظر از جایگاه فرد و سطح فردی، هم‌جنس‌گرایی را نمی‌پذیرد و شدیدترین و بدترین اظهارات و مجازات‌ها را اعمال می‌کند. هوموفوبیا درباره‌ی این بُعد از تبعیض و ستمی که بر هم‌جنس‌گرایان می‌رود ساکت است و نمی‌تواند روشن‌گری کند.

مفهوم دگرجنس‌گرا‌باوری یا همان heterosexism می‌تواند در واریسی بُعد اجتماعی هم‌جنس‌گراستیزی بهتر یاری‌مان کند. دگرجنس‌گرا‌باوری نظامی است که ابزارهای عقلانی‌ای فراهم می‌آورد تا همه‌ی گرایش‌ها و نگرش‌های جنسی نا-دگرجنس‌گرا را به حاشیه رانده و سرکوب کند. این نظام، هم‌جنس‌گرایان را گناهکار، منحرف و تهدیدکننده می‌داند و

خصومت و خشونت‌هایی که بر ایشان وارد می‌شود را نه تنها موجه که ضروری هم می‌داند.

از زدن برچسب‌های منفی گرفته تا قوانین و دستورالعمل‌ها، همگی نشان‌دهنده‌ی نیرویی است که نظام دگرجنس‌گرا باوری دارد. این نظام، با زدن برچسب‌ها و لکه‌های ننگ به دامن همجنس‌گرا، وی را وادار می‌سازد خودش را گم کند تا دیده نشود. این نخستین کارکردی است که نظام دگرجنس‌گرا باوری دارد.

هنگامی که محمود احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا می‌گوید ما در ایران همجنس‌گرا نداریم، در واقع بازگوکننده‌ی این کارکرد دگرجنس‌گرا باوری است؛ احمدی‌نژاد با سلب هستی همجنس‌گرایی، خود به خود، حقوق ایشان را هم سلب کرد و اعدام‌ها و شکنجه‌ها و خشونت‌هایی که بر دگرباشان ایرانی می‌رود را نادیده گرفت. اما با این که این نظام، همجنس‌گرایی را به حاشیه رانده و گم کرده است، وقتی از بد اتفاق کار پنهانی یک همجنس‌گرا رو می‌شود این نظام مجازات‌های سختی را برایش تدارک می‌بیند؛ اعدام، شکنجه، آزار، محرومیت، تبعیض، تمسخر.

نظام دگرجنس‌گرا باوری پیش‌فرض‌های خود درباره‌ی امور جنسی، جنسیت و کنش جنسی را در افراد نهادینه می‌سازد، آن‌چنان که حتی برخی از افراد همجنس‌گرا را وامی‌دارد تا گرایش جنسی خود به همجنس را سرکوب کرده و نگرش منفی‌ای به میل همجنس‌گرایی داشته باشند. این همجنس‌گراستیزی درونی شده همیشه همراه فرد می‌ماند و به رفتار وی جهت می‌دهد؛ این فرد از همجنس‌گرایان نفرت دارد و از بودن در کنار یک همجنس‌گرا می‌ترسد.

بر همین اساس، می‌توان از سطوح همجنس‌گراستیزی نام برد. نخستین سطح، فردی - درونی است؛ افراد همجنس‌گرا، هر یک، بنا بر آموزه‌های نادرست و تبلیغات موثر نهادهای جامعه، تصور و پنداشت منفی‌ای از خویش دارند؛ در گفت و گوهای که با دوستان همجنس‌گرایم داشته‌ام همگی‌شان اذعان کرده‌اند که وقتی این میل را در خود کشف کردند می‌پنداشتند یگانه انسانی هستند که از چنین میلی برخوردار است.

وقتی ذهن خالی و سفید این افراد با پیش‌فرض‌هایی طرف می‌شود که نظام دگرجنس‌گرا باوری آن را همه‌جا پخش کرده است بی‌تردید همان شکلی را می‌پذیرد که آن نظام می‌خواهد. این افراد نگرش منفی‌ای درباره‌ی خویش پیدا می‌کنند، خود را گناهکار، بیمار، ناراضی می‌یابند. اگرچه، بسیاری از ایشان هنگامی که به شبکه‌ی همجنس‌گرایان متصل می‌گردند پنداشت‌شان تعدیل و تصحیح می‌گردد.

اما همجنس‌گرایانی هم هستند که در میانه‌ی عمر خویش هنوز نتوانسته‌اند مسایل و مشکلاتی که با میل‌شان دارند را برطرف سازند. اینان که محیط پیرامون‌شان پر از باورهای همجنس‌گراستیزانه است دیرتر از دیگران می‌توانند یا اصلاً نمی‌توانند خود را با میل همجنس‌گرایی آشتی دهند. همجنس‌گراستیزی درونی شده در افرادی که ادعا می‌کنند از همجنس‌گرایی بدشان می‌آید و حاضر نیستند در کنار ایشان سر کنند، خود گواه سخن بالاست.

سطح دوم، سطح فرد - فرد است. همجنس‌گرایان در روابطی که با دوستان و همسالان و خانواده‌شان دارند شدیدترین و

منفی‌ترین واکنش‌های عاطفی و رفتارهای خشونت‌بار و آزارنده را تجربه کرده‌اند؛ رانده شدن، تمسخر، کتک، محرومیت، انگ خوردن. در این سطح، دیگری، هویت‌های فرد هم‌جنس‌گرا را به یک بُعد فرومی‌کاهد، و انتظارات خویش درباره‌ی وی را به همان یک بُعد کاهش می‌دهد و ثابت می‌کند. فرد هم‌جنس‌گرا در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها یک فرد هم‌جنس‌گرا باقی می‌ماند، و دیگر هویت‌های وی دیده نمی‌شود.

سطح سوم، سطح اجتماعی است. پیکره‌ی اجتماع با کانالیزه کردن دگرجنس‌گرایی در سراسر خود، همه‌ی گونه‌گونگی‌های جنسی را پس می‌زند و سرکوب می‌کند. الگوی غالب جنسی در جامعه‌ی سنتی ایران چنان سایه انداخته است که حتی هم‌نوایی و هم‌رنگی با هنجارهای جنسیتی را نیز در بر می‌گیرد؛ پسرانی که رفتار دخترانه دارند همواره مسخره می‌شوند و دخترانی که رفتار پسرانه از خود نشان می‌دهند موجب حیرت و تحسین افراد جامعه می‌شوند.

فرد اگر بخواهد از این هنجارها و الگو سرپیچی کند خود را اسیر داورهای عمومی قرار می‌دهد. به همین خاطر است که در جمهوری اسلامی ایران افراد دگرجنس‌گونه یا همان ترنس‌جندرها کم‌تر از دیگر دگرباشان سختی می‌کشند؛ ایشان می‌خواهند از این «بلا تکلیفی» در بیایند و زن یا مرد شوند. جامعه نیز با این افراد مدارا دارد و یاری‌شان می‌کند تا به تصمیم خود جامعه‌ی عمل بپوشانند.

جامعه نمی‌تواند بپذیرد که فرد در جامعه‌ی مردانه زنانگی کند. (و همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم زنی که می‌خواهد مرد شود در دسرهای کم‌تری دارد). کمک‌هایی که دولت به این افراد می‌کند گویای جهت‌گیرهای سیاسی - جنسی‌ای است که دارد. قوانین جزایی نیز به سطح اجتماعی هم‌جنس‌گراستیزی مربوط می‌شود.

این قوانین نه تنها خود کنش جنسی هم‌جنس‌گرایی (لواط) را ممنوع و شایسته‌ی مرگ می‌داند بلکه هرگونه تماس جسمانی بین دو هم‌جنس را رنگ گناه می‌زند و مجازات‌های متناسب با نوع تماس را اعلام کرده است. هرچند در این اواخر شنیده می‌شود که می‌گویند این قوانین به سختی در عمل اجرا می‌گردند؛ نیاز به چهار شاهد، خود به خود، این قوانین را غیرعملی می‌سازد. اما اینان نمی‌دانند که پلیس وقتی به خانه‌ای یورش می‌برد شاهدان خویش را همراه دارد. اینان با شهادت دادن، قانون را عملی می‌سازند.

## حقوق بشر و هم‌جنس‌گرایی

شعار اصلی سازمان دگرباشان جنسی ایران (IRQO) این است که حقوق دگرباش جنسی حقوق بشر است. اهمال و سکوتی را که روشن‌فکران ایرانی درباره‌ی هم‌جنس‌گرایی و دگرباشی جنسی داشته‌اند می‌توان در گفت و گوها و مقالاتشان دید. ایشان در روند بومی‌سازی دموکراسی و حقوق بشر در ایران، برخوردی گزینشی داشتند و حقوق بشر را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که همان حقوق مرد دگرجنس‌گرای مسلمان است.

برخی از ایشان می‌گویند پیاده کردن دموکراسی در همه‌جا گام به گام بوده و آزادی هم‌جنس‌گرایی در گام‌های پایانی قرار

داشته است. ایشان از اولویت‌های دموکراسی سخن می‌گویند و دیدگاهی کاملاً واکنشی دارند. زنان و دانش‌جویان غالب‌ترین گروه‌هایی هستند که در ایران صدای خویش را به گوش دیده‌بانان حقوق بشر و روشن‌فکران می‌رسانند و آن اولویت‌ها را از آن خویش ساخته‌اند.

از سوی دیگر، جنبش زنان و دانشجویی هم با سکوت خویش درباره‌ی حقوق نادیده گرفته شده‌ی دگرباشان جنسی بر این اولویت‌بندی صحنه می‌گذارند. ایشان از این آگاه نیستند که حقوق‌شان (که دست‌یابی به کل آن را هم تدریجی و گام به گام می‌دانند) در بستری معنی پیدا می‌کند که نامش «حقوق بشر» است.

حقوق بشر را نمی‌توان پاره پاره دید؛ مفهوم حقوق زنان، دانشجویان، بهایبان، یهودیان، کارگران، دگرباشان جنسی آن‌چنان در هم گره خورده است که اگر یک گروه حقوق‌گروه دیگر را پایمال کند یا نادیده بگیرد نمی‌توان نام حقوق بشر بدان داد. برای نمونه، زنان، به جای اندیشیدن به مباحث جزئی و ویژه، باید با چترواژه‌هایی مانند «ستم بر زنانگی»، «براندازی سلطه‌ی مردانگی»، «سیاست‌های جنسی»، «تبعیض جنسی» کار کنند و اهداف خویش را به گونه‌ای تعریف کنند که نه تنها زنان را بلکه زنانگی را رهایی دهند.

در جامعه‌ای که جنسیتی بر جنسیت دیگر برتری ندارد دیگر سخن از جنس پست و فرومایه نیست، دیگر نمی‌توان هم‌جنس‌گرایان را به جرم داشتن رفتارهای زنانه آزار داد. از آن‌جا که «حقوق بشر» را نمی‌توان گزینشی دید و اولویت‌بندی کرد، همه‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش باید یکدیگر را ببینند و هماهنگ با یکدیگر بیان‌دیشند و عمل کنند.

دگرباشان جنسی در ایران پنهان هستند و نمی‌توانند از گنجه بیرون بیایند و حقوق خویش را فریاد زنند. بنابراین محدودیت سیاسی جنبش هم‌جنس‌گرایی، بر دوش دیگر جنبش‌هاست که اهداف و ایده‌های خویش را به گونه‌ای بازتعریف کنند که حقوق خاموش دگرباشان را یاری دهند تا به صدا درآید و شنیده شود.

رضا پسر در پیش‌واز هفته‌ی مقابله با همجنسگراستیزی با طرحی پیشنهادی و پی‌گیری شبانه‌روزی، پرکارترین هفته‌ی مقابله با همجنسگراستیزی را امسال در بین وبلاگ‌های دگرباشان، و غیردگرباشان، مهندسی کرد. با ابتکار و پی‌گیری وبلاگ پسر ضرورت ابراز نظر و اقدام به گفتگو در طول این مدت امکان فراموشی نیافت.



**روز جهانی مبارزه با هموفوبیا** نزدیکه، اگر شما هم مثل من از تقویم امسال پرینت گرفته باشین و الان روی دیوار اتاقتون باشه حتما اون مناسبت که به صورت صورتی رنگ مشخص شده رو می بینید که 27 همین ماه (اردیبهشت) رو از روزهای دیگه متمایز کرده. روز جهانی مبارزه با هموفوبیا برای غالب فعالین هوموهای دنیا مهمترین روز سال برای مبارزه در مقابل هموفوبیا و تلاش برای احقاق حقوق هموسکشوال ها است. سال گذشته نامه ای تهیه و به سه خبرگزاری مطرح خارج ایران (بی بی سی فارسی، رادیو قردا و صدای آمریکا) ارسال کردیم که نتیجه هم داشت و امسال هم باید هرچه زودتر این کار رو انجام بدیم و با اومدن تلویزیون فارسی بی بی سی باید جدیت بیشتری هم داشت. اما به نظرم برداشت گامی در حد و اندازه گام سال گذشته نوعی درجا زدن باشه و بهتره امسال ما هم قدری پیش بریم و مخصوصا از دنیای مجازی ایرانیان انتظار بیشتری داشته باشیم. برای همین پیشنهاد می کنم تا امسال علاوه بر نامه به خبرگزاری ها کار تازه ای انجام بدیم و در حرکتی نمادین **بلاگرهای غیردگرباش رو به نگارش در مورد هوموهای هم میهنشون دعوت کنیم**، برای این کار هم انتشار یک نامه دسته جمعی و یا بیانیه رو کافی نمی دونم و براش این پیشنهاد رو دارم که به صورت تک به تک بلاگرهای غیردگرباش رو دعوت به این کار کنیم. یعنی به طور مثال روی پسر به عنوان یک وبلاگ از پنج بلاگر (یا هرچند بلاگری که صلاح بود) دعوت کنیم و روی دیگر وبلاگ ها هم از بلاگرهای دیگه، اینطوری شاید بهتر بشه نتیجه گرفت و در عین حال بشه یک سری مطلب و نظر جدید رو هم دریافت و جمع آوری کرد. (چیزی مثل بازی های وبلاگی) برای تکمیل این طرح به کمک تک تک بینندگان پسر، بلاگرهای دگرباش و فعالین دگرباشان ایرانی نیاز دارم و همینجا از خانه هنر، ساقی قهرمان، آرشام پارسی، مانی زانیار و **تک تک بلاگرهای دگرباش** (که به علت کثرت اسم نمی برم) دعوت می کنم تا پایان این هفته نظرشون رو در مورد این طرح برام بنویسن و اگر موافقتن جمله ی پیشنهادشون برای دعوت بلاگرهای غیردگرباش به هم‌نویسی در مورد دگرباشان ایرانی رو هم بنویسند تا با انتخاب بهترین جمله بتونیم دعوتی جامع و کارا رقم بزنین. به نظرم بهتره در یک جمله مشترک از بلاگرها به صورت خاص دعوت کنیم و برای همین خواهش می کنم در تهیه یک جمله مختصر و مفید و گویا کمک کنید

و

**نامه به رسانه های مطرح خارج از کشور برای انتشار مطلبی به مناسبت روز مقابله با هموفوبیا**

اگر مایلید در شناساندن هموفوبیا دگرباشان هم میهنتان را یاری کنید لطفا شما هم با نامه ای به رسانه هایی که در زیر آدرس میلشان ذکر

شده از آنها درخواست کنید تا در روز 17 ماه می ( 27 اردیبهشت ) با انتشار مطلبی در مورد هموفوبیا دگرباشان ایرانی را در راهی که برای احقاق حقوق خود در پیش دارند، یاری رسانند.

آدرس‌های پیشنهادی ما برای ارسال نامه:

[persian@bbc.co.uk](mailto:persian@bbc.co.uk)

[contact@radiozamaneh.com](mailto:contact@radiozamaneh.com)

[webmaster@radiofarda.com](mailto:webmaster@radiofarda.com)

[ankbut@voanews.com](mailto:ankbut@voanews.com)

[editorial@roozonline.com](mailto:editorial@roozonline.com)

[persian@dw-world.de](mailto:persian@dw-world.de)

[persian@alarabiya.net](mailto:persian@alarabiya.net)

[info@channelonetcv.com](mailto:info@channelonetcv.com)

[editors@televisionwashington.com](mailto:editors@televisionwashington.com)

[info@kayhanlondon.com](mailto:info@kayhanlondon.com)

متن پیشنهادی برای ارسال ( برای راحتی هر چه بیشتر عزیزانی که می خواهند اقدام به ارسال میل نمایند ):

با درود و احترام

از آنجایی که 17 ماه مه ( 27 اردیبهشت ) هر سال به عنوان روز جهانی مبارزه با هموفوبیا نام نهاده شده در گوشه گوشه جهان با برگزاری همایش ها و مراسم های مختلف به معرفی این معضل و راه های درمان آن می پردازند، هرچند به درستی می دانیم آن رسانه وزین در گسترش و رفع موانع تحقق کامل حقوق بشر و حقوق اقلیت ها همواره کوشا بوده و هرگز به تذکر در این راستا نیازمند نیست اما بنا بر رعایت ادب و جنبه ی احتیاط یادآوری این مناسبت را لازم دیدیم و خواهشمندیم با نشر خبر یا گزارشی در باب آن برای مخاطبان فارسی زبان خود، فعالین حقوق بشر به خصوص فعالین حقوق دگرباشان ایرانی را در شناساندن معضل هموفوبیا به اقشار مختلف جامعه هرچه بیشتر یاری نمایید.

با تشکر و خسته نباشید

پسر در طول یک ماه تمامی اخبار مربوط به مقابله با همجنسگراستیزی را در رسانه‌ها، درونی دگرباشی و برون مرزی پوشش داد.



آیا هم‌جنس‌خواهی یک تمایل ضد اخلاقی، یک گناه کبیره و یک جرم بزرگ علیه نسل بشر است؟ آیا باید به آن به عنوان یک بیماری جسمی یا روحی نگریست و هم‌جنس‌خواهان را در بیمارستان‌های مخصوص معالجه کرد؟ آیا قانون باید هم‌جنس‌خواهان را مجرم بشمارد و به زندان بیفکند؟ یا برعکس باید به هم‌جنس‌خواهی به عنوان یک پدیده نرمال نگریست و پذیرفت که هر فعالیت جنسی که بین دو فرد بالغ با رضایت کامل دو طرف صورت پذیرد و برای هر دو لذت‌آفرین باشد طبیعی است؟

واقعیت این است که تمایلات جنسی افراد یکی از متنوع‌ترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های زندگی بشر است و با توجه به شرایط افراد تغییر و تنوع می‌پذیرد. جهت‌گیری جنسی افراد تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار دارند. امروز معیارهای تازه‌ی اخلاقی برای برقراری روابط جنسی پیشنهاد شده است که در آن از مجموعه‌ای از عوامل نام برده می‌شود. در بین هم‌جنس‌گرایان نیز مانند دگرجنس‌گرایان هم تنوع‌طلبی وجود دارد، هم فحشا، هم عشق هم‌جنس‌گرایانه و تعهد مادام‌العمر.

در سال 1951، دو تن از دانشمندان آمریکایی صد و نود جامعه‌ی ابتدایی را مورد بررسی قرار دادند که در هفتاد و شش‌تای آنها مواردی از هم‌جنس‌گرایی مشاهده شد. بودند. جوامعی که در آنها هم‌جنس‌خواهان از عالی‌ترین درجه‌ی احترام و تقدس برخوردار بودند. در این جوامع باور همگانی بر این بود که هم‌جنس‌گرایان از نیروی جادویی و قدرت غیبی برخوردارند.



در یونان باستان هم‌جنس‌گرایی طبیعی شناخته می‌شد. در قرن هفتم قبل از میلاد، زنی به نام ساپهو یا به قول خانم پیرایه یغمایی سافو (متولد سال 612 قبل از میلاد) در جزیره ای به نام "لزبوس" گروهی از زنان و دختران جوان را رهبری می‌کرد و به آنان موسیقی عاشقانه و غزلیات جنسی یاد می‌داد. اصطلاح لزبین از نام جزیره‌ی مذکور به یاد سافو گرفته شده است.

در جوامع یهودی - مسیحی هم‌جنس‌گرایی به عنوان یک سنت

پوسیده‌ی دوران بت‌پرستی محکوم می‌شد. در تورات در "سفر لاویان" (باب بیستم‌آیه‌ی شماره‌ی 13) می‌خوانیم "و اگر مردی با مردی مثل زن بخوابد، هر دو فجور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است." مسیحیت اولیه تحت رهبری سن پل هم‌جنس‌گرایی را به شدت محکوم می‌ساخت. در دوران قرون وسطا حتی شک نسبت به هم‌جنس‌گرا بودن کسی کافی بود که متهم را در معرض شکنجه‌های شدید و حتی مرگ فجیع در میان شعله‌های آتش قرار دهد. آخرین جنایت انسان‌سوزی هم‌جنس‌گرایان در سال 1703 در آمستردام صورت گرفت.

امروز در جوامع اسلامی هم‌جنس‌گرایی منفور شناخته شده است. در ایران و افغانستان (در زمان طالبان) مردان هم‌جنس‌گرا را به خاطر لواط سنگسار کرده‌اند. در عربستان سعودی، مالزی، پاکستان، موریتانی، سودان، سومالی و یمن اگر پسر بچه‌ای از خود رفتار زنانه نشان دهد هم از طرف خانواده تحت آزار و شکنجه قرار می‌گیرد و هم از جانب جامعه و هم

دولت. در این جوامع همجنس‌خواهی مجازات مرگ دارد. در دیگر کشورهای اسلامی وضع چندان بهتر نیست. در قرآن افسانه‌ی قوم لوط که در تورات آمده، با جرح و تعدیل‌هایی، تکرار شده است. شهر لوط به خاطر اعمال همجنس‌خواهانه‌ی ساکنانش توسط خدا ویران می‌شود. در آیات مربوط به قوم لوط هم جنس‌گرایی به شدت محکوم می‌شود. با وجود این در هیچ جای قرآن هیچ‌گونه مجازاتی برای همجنس‌گرایی پیشنهاد نشده است. برخی از اسلام‌شناسان برآنند که تا قرن نخست هجری همجنس‌خواهی در جوامع اسلامی پذیرفته شده بوده است. بعدها فقط در احادیث است که همجنس‌خواهی به عنوان یکی از گناهانی شناخته می‌شود که در حق خدا اعمال می‌گردد و لذا باید برآن مجازات حد جاری شود.

ادبیات فارسی پر است از تمایلات هم جنس‌گرایانه. تقریباً تمام شاعران بلندپایه‌ی پارسی‌گوی عشق همجنس‌خواهانه‌ی سلطان محمود غزنوی را با یکی از غلامانش به نام ایاز ستوده‌اند. در اشعار نظامی، عطار، مولوی به عشق همجنس‌خواهانه برخورد می‌کنیم. حتی برخی برآنند که رابطه مولوی و شمس تبریزی از نوع همجنس‌خواهانه بوده است. عراقی در پی پسرکی زیبا رنج سفری دور و دراز را بر خود هموار می‌کند و زبان حال خود را در این عشق به نظم می‌کشد :

آن عاشق مست لابلالی

کز عشق دمی نبود خالی

سجاده به دوش و سبحة بر دست

می‌گشت به کوی عشق سرمست

عشق است حیات جاودانی

بی عشق مباد زندگانی

سعدی در گلستان در باب عشق و جوانی و در بوستان در باب عشق و مستی و شور بارها از روابط همجنس‌خواهانه سخن گفته است. در اینجا به دو مورد اشاره می‌رود: "قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش. روزگاری در طلبش متلطف بود و پویان و مترصد و جویان و برحسب واقعه گویان...." (گلستان باب پنجم حکایت

بیستم) و اینهم حکایتی از باب سوم بوستان :

طیبی پریچهره در مرو بود

که در باغ دل قامتش سرو بود

نه از درد دل‌های ریشش خبر

نه از زخم بیمار خویشش خبر

حکایت کند دردمندی غریب

که خوش بود چندی سرم با طیب

نمی‌خواستم تندرستی خویش

که دیگر نیاید طیبیم به پیش

بسا عقل زورآور چیره دست

که سودای عشقش کند زیردست

حافظ نیز با هم جنس‌گرایی بیگانه نبوده است :

مغیچه آمد برون راهزن دین و دل

وزپی آن آشنا از همه بیگانه شد

نادرشاه هنگام تاجگذاری هفتصد کودک 14 سال به بالای ارمنی را به بزرگان هدیه داد. اصطلاحاتی چون "امرد"، "غلامباره"، "مخنث" دلیل رواج همه جانبه‌ی هم جنس گرایی مردانه بوده است .

در جوامع اسلامی هم جنس گرایی بین زنان به ظاهر وجود نداشته است. در برخی از کشورهای اسلامی در این مورد مجازات مشخص قانونی نیز موجود نیست. این به این دلیل است که از نظر اربابان دین زن انسان به حساب نمی‌آید. زنان حتی جرات ابراز تمایل جنسی به همسرانشان ندارند تا چه رسد به ابراز تمایلات هم جنس گرایانه‌شان. با وجود این در موارد نادر ما به ادبیات هم جنس خواهی زنانه برخورد می‌کنیم. مثلن بیش از هزار سال پیش ابونواس شاعر ایرانی تبار عرب در اثر خود به نام "باغ عدن" به عشق جنسی بین زنان اشاره می‌کند و می‌گوید حیف بدن نازک زن نباشد که دست زمخت مرد آن را لمس کند و حیف آلت تناسلی زن نباشد که با آلت مرد دوپاره شود. در قرن هشتم هجری یکی از برجسته‌ترین زنان شاعر، جهان خاتون، به قول برخی از تذکره‌نویسان با زنی دیگر رابطه‌ی جنسی داشته است. در یکی از کتاب‌های دینی می‌خوانیم که اگر دو زن باهم مساحقه کنند در جهنم از فرج هر دو رودخانه‌ای جاری خواهد شد که از بوی گند آن به مدت پانصد سال اهل جهنم هلاک خواهند شد. همه‌ی اینها نموده‌هایی هستند از وجود رابطه هم جنس خواهانه زنان در جوامع اسلامی.

در ایران هم جنس خواهی همواره با نوعی عقب ماندگی فرهنگی همگام بوده است. فاعل رابطه‌ی هم جنس گرایانه همه جا با افتخار از عمل خود یاد می‌کند، لیکن هم جنس گرایی برای مفعول و خانواده‌اش نوعی ننگ ابدی محسوب می‌شود. یکی از مهمترین علل این تبعیض نقش تبعیض آمیزی است که فرهنگ مذهبی برای زن قایل است.

**در ایران هم جنس گرایی شکل بیمارگونه دارد. این رابطه اغلب به صورت بچه بازی (برقراری ارتباط جنسی با کودکان یا پدوفیلی) جریان داشته است. هم جنس گرایی به صورت مخفی و زیرزمینی صورت می‌گیرد و رابطه هم جنس گرایانه با فریب، اغفال و انواع شکنجه‌ها همراه است و قربانیان به خاطر ترس از قانون و خانواده‌شان از علنی کردن موضوع پرهیز می‌کنند . \*** (توضیح چراغ در پایان مطلب)



در اروپا تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم هم جنس گرایی با معیارهای دینی سنجیده و محکوم می‌شد. برای نخستین بار بود که پزشک و سکسولوژیست اتریشی، دکتر ک.ام. بنکرت، در سال 1869 هم جنس گرایی را به عنوان یک بیماری تعریف می‌کند و این تعریف را جایگزین تعریف مذهبی آن به عنوان یک گناه کبیره کرد .

تاکنون هرگونه تلاشی برای یافتن علت هم جنس گرایی ناموفق بوده است. جهت‌گیری جنسی افراد تحت تاثیر عوامل بسیار متعدد است. در سال 1920 دکتر ماگنوس هیرشفیلد مطرح ساخت که هم جنس گرایی نوعی تنوع جنسی است. دکتر هیرشفیلد مبارزه‌ی وسیعی را در آلمان برای احقاق حقوق انسانی هم جنس گرایان دامن زد. ظهور نازیسم در آلمان این تلاش انسانی را سترون ساخت. در سال 1933، نازیست‌ها به کتابخانه و آزمایشگاه دکتر هیرشفیلد حمله بردند و آن را به آتش کشیدند. با استقرار فاشیسم بین 100 تا 400 هزار هم جنس گرا در اروپا در اردوگاه های مرگ به هلاکت رسیدند . دانشمند آمریکایی آلفرد کینزی بین سال‌های 1948 تا 1953 نشان داد که در جامعه‌ی آمریکا حداقل 37 درصد از مردان و 13 درصد از زنان یکبار در عمر خویش با جنس موافق همبستر شده و به مرحله ی ارضاء جنسی رسیده اند.

در سال 1974 تحقیقات علمی نشان داد که هیچگونه ناهنجاری جسمی یا روحی با تمایلات همجنس‌گرایانه قرین نیست. "انجمن آمریکایی روانشناسان" همجنس‌گرایی را رسماً از کاتالوگ بیماری‌های روانی خود حذف کرد. در پایان با جرات بر این نکته تأکید می‌کنم که همجنس‌خواهی نوعی تفاوت ابراز تمایل جنسی است و انسانی که فارغ از هر نوع تعصب و پیش‌داوری است نه تنها تفاوت‌ها را می‌پذیرد، بلکه به آنها عشق می‌ورزد، زیرا تحول بدون وجود تفاوت‌سرایی بیش نیست. حقوق بشر امروز حق جهت‌گیری جنسی را به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق انسانی به رسمیت می‌شناسد. طبق یک بررسی رسمی امروز یازده درصد از مردم جهان همجنس‌خواه‌اند.

چراغ – هر چند توجه فعالان حقوق بشری و اجتماعی غیردگرباش به مسأله‌ی دگرباشی جنسی و تلاش برای روشنگری در این زمینه جای تشکر دارد، اما متن‌هایی مثل مقاله‌ی بالا، که اگر چه با حسن نیت، و بر اساس دانش حقوق بشری، اما بدون اطلاع کافی از جامعه‌ی داخل ایران و بافت جامعه‌ی دگرباشی داخل نوشته می‌شود یک بار دیگر یادآوری می‌کند که **دگرباشان جنسی قلم به دست داخل ایران، خود باید بنویسند و اطلاعات درست و دقیق از خود و بافت جامعه‌ی خود به دست بدهند.**

### همجنسگرایی در تأثر

یک.

تأثر بستر گفتگو است.

دگرگونی آیین‌های نمایشی و شکل‌گیری تأثر پیش از هر جا در یونان باستان، و در دوران زرین این تمدن، رخ داد. دوران زرینی که نخستین گام‌های فلسفه، دموکراسی و تاریخ نویسی را به خود دید. دوران زرینی که عشق به همجنس مورد احترام و پذیرفته بود.

یونانیان، که این چنین تحولات بزرگی را تجربه می‌کردند، نیازمند گونه‌ای از بیان بودند که بتواند جواب‌گوی پرسش‌هایشان باشد؛ تا بتواند درگیری‌های فکری‌شان را سامان دهد. "دیالوگ" این امکان را برای آن‌ها فراهم کرد. اندیشه‌های متضاد پای میز دیالوگ نشستند و سخنرانی تک‌نفره به حاشیه رفت. یونانیان دیگر گرد خطابه‌ران‌ها جمع نمی‌شدند تا برای‌شان موعظه کنند، آن‌ها به مناظره‌های بزرگان اندیشه گوش می‌دادند و خود نیز در گفتگو شرکت می‌کردند و یک‌دیگر را به چالش می‌کشیدند. رساله‌های افلاطون این شیوه‌ی بیانی و به اشتراک گذاشتن اندیشه‌ها را به خوبی نشان می‌دهند. این شیوه‌ی نو تا جایی کارآمد بوده که فیلسوفی هم‌چون افلاطون پس از نگارش گفتگوهای سقراط، آرای خود را هم به همین گونه، این بار با سقراطی خیالی و پرسش‌کنندگانی خیالی، می‌نگارد.

دیالوگ را تأثر پیش پای یونانیان گذاشت: در نمایش‌های آیینی برای نخستین بار فردی به نام **تسپیس** از گروه کُر جدا شد و با گروه به پرسش و پاسخ پرداخت. سپس با روی کار آمدن نمایش‌نامه‌نویسان و شکل‌گیری تراژدی دیالوگ حمل‌کننده‌ی اندیشه‌ی شخصیت‌ها شد. اندیشه‌هایی که از برخورد با یکدیگر قوام می‌یافتند و هم را کامل می‌کردند.

اما کار تأثر تنها یاد دادن این شیوه‌ی بیان به جامعه نبود. تأثر خود سردمدار استفاده از آن شد و درگیری اندیشه‌های روز را بر صحنه آورد.



چراغ دست و روشن

تأثر هنر رواداری است؛ و شاید روادارترین هنر. نمایش‌های آیینی درگیری خوب و بد را به تصویر می‌کشند اما در تأثر (به ویژه تراژدی) قضاوت صریحی بر خوبی و بدی نمی‌شود، درگیری میان دو اندیشه است؛ چالش میان دو دنیای متفاوت که به هم رسیده‌اند و در بستر گفتگو هم را می‌سنجند که هم را بپذیرند یا برای از میان برداشتن هم مبارزه کنند و یا... و اندیشه‌ی سومی هم در میان است: تماشاگری که کشمکش اندیشه‌ها را می‌بیند و به سنتزی از برخورد دو اندیشه‌ی گوناگون دست پیدا می‌کند.

این رواداری، که در دوهزار و اندی سال شکل‌گیری تأثر هنوز از ویژگی‌های اصلی‌اش است، امکان بروز دگرباشی را بیش از هر هنر و پیش از هر شیوه‌ی بیانی در تأثر فراهم می‌کند.

دو.

جامعه‌ی ایران جامعه‌ی رواداری نیست.

اما می‌تواند بشود.

ما از کودکی آموزش روا داشتن آن چه خود نمی‌خواهیم بر دیگرانی که می‌خواهندش را یاد نگرفتیم و آن چه خودمان هستیم را بدیهی و طبیعی می‌دانیم. اما دست کم در مورد موضوعاتی که آگاهی‌مان در آن‌ها بالا رفته رواداری بیش‌تر به چشم می‌خورد.

برای نمونه روز به روز مردهایی که خواستار حقوق برابر برای زنان هستند بیش‌تر می‌شوند چون حقوق زن چه از دید موافق و چه از دید مخالف سال‌هاست که موضوع بحث و جدل در جامعه‌ی ایران، در تمام سطوح‌اش، است.

به گمان‌ام یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی همجنسگرایان ایران نبود گفتمان همجنسگرایی در جامعه‌ی ماست. نه تنها در میان اکثریت سراسر بلکه متأسفانه در میان خود همجنسگرایان. نبود گفتمان آگاهی ما را به شدت پایین می‌آورد. پایین بودن آگاهی همجنسگراها را سرکوب می‌کند و سراسر‌ها را بی-تفاوت.

این دو دنیا باید با هم برخورد کنند. این نیاز جامعه‌ی ایران است. سرکوب جنسی یکی از بزرگ‌ترین و ریشه‌دارترین سنگ‌های پیش پای آزادی است. نبود برخورد میان این دو دنیا چیزی جز نادانی برای ایرانی‌ها به ارمغان نمی‌آورد. و از این نادانی تنها اقلیت حاکم سود می‌برد برای ادامه‌ی دیکتاتوری و سلطه‌جویی‌اش.

سه.

تأثر بستر گفتگو است. تأثر هنر رواداری است.

تأثر آموزگار رواداری است.

هر چند تأثر در ایران جای‌گاه چندانی بین مردم ندارد اما می‌تواند آغازگر گفتگو درباره‌ی همجنسگرایی باشد.

گذشته از آن بهره‌گیری از شیوه‌ی بیانی تأثر هم یک راه برای آغازیدن است.

پیش‌نهاد من نگارش نمایشنامه‌هایی با محوریت همجنسگرایی، فعلاً برای خواندن یا اجرای بیرون از ایران، است.

و پیش‌نهاد دیگر برای نمایشنامه‌نویسان ایرانی همجنسگرا یا همجنسگرا دوست که در تأثر امروز ایران فعال‌اند: می‌توانیم

آرام‌آرام بحث همجنسگرایی را در نمایشنامه‌های مان باز کنیم مثلاً با قرار دادن یک همجنسگرا در دل داستان (اتفاقی که

خیلی هم نادر نیست و چند نمونه‌ای در نمایشنامه‌های چند سال گذشته یافت می‌شود) و یا...

و حتا ای کاش نمایشنامه‌نویسان مخالف همجنسگرایی هم مواضع خود را در این باره در دل نمایشنامه‌های‌شان جای دهند تا از برخورد اندیشه‌های مان ذهن مان خلاق و پویا شود و به درک درست‌تری از دنیا‌های هم برسیم.

# ترانه

## پاکان

چرا ترانه در بین ما غریب مانده؟ یکی از دلایل عمده که دگرباشان در نوشته‌هایشان از ترانه سراغی نمی‌گیرند ممکن است سلطه‌ی افکار دگرجنس‌گرایی بر این مقوله نظیر دیگر مقولات باشد

و رخوت حاصل از آن که لب‌ها و قلم‌های ترانه‌سرای دگرباش را منجمد کرده. دگر باش همیشه خود را در این جریان ریزه‌خوار ترانه‌های موجود کرده و از ظن خود از ترانه کام می‌جوید و این به بازی یک‌طرفه و بی‌دلیلی بدل شده. یکی از ویژگی‌های ترانه ساده فهم بودن آن است که اکثر مخاطبان با توجه به نوع ترانه می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و از مشاهده و درک تجربیات مشترک در قالب (اکثراً) آهنگین به آرامش هیجان غم شادی و مرور دریافت‌های گذشته و حال و حتا ناشناخته‌های پیش رو سری بزنند. در اینجا هدف من ایجاد فاصله بین ترانه‌های موجود و ترانه‌های

دگرباش نیست، چه این که ممکن است بسیار از ترانه‌های امروز از ذهن کویر و ترانه‌سرای دگرباش برای یک عشق یا موضوع کویر ساخته شده باشند و به گوش ما و دیگران هم رسیده باشد و همه نوع گرایش از آن‌ها بهره‌مند شده باشند و بر عکس. مقصود من از این گفتار، تشویق به برون‌آیی ترانه‌سراهای دگرباش است، که چه به صورت حرفه‌ای و چه در سطح وبلاگ خود می‌توانند

فعال باشند و یا هستند. این کار به طور قطع نتایج خوبی را در بر خواهد داشت. یک ترانه‌ی معروف را تصور کنید با بردی معادل چند نسل، که برای همه افراد هم‌زبان آن ترانه دلنشین می‌شود. اگر ترانه‌سرای آن دگرباش باشد و همگان از آن آگاه باشند، این خود بُردی برابر با ساعت‌ها کار فرهنگی و آگاهی‌رسانی و آشنا سازی با موضوع هم‌جنس‌گرایی ندارد؟ این که عموم دگرجنس‌گرایان، هم‌جنس‌هراسان، هم‌جنس‌ستیزان ... خود را در روایت و کشاکش و کنش‌های آن ترانه ببینند و نه تنها احساس غربتی با آن نکنند، بلکه خود را با آن همسان ببینند، چه نتیجه‌ای به جز احساس پذیرش بیشتر نسبت به ترانه‌سرا و گرایش‌اش به بار خواهد آورد؟ احساس پذیرشی که از دریچه‌ی ملموس و عاطفی و با زیباترین شکل به‌دست آمده، هدفی که از همه راه‌های ممکن و انسانی در پی آن‌ایم. هدفی که هزینه‌های سنگین به جامعه‌ی دگرباش تحمیل کرده، می‌کند و خواهد کرد. یک مجسمه تا به صورت کامل پرده برداری نشود همگان از دیدن زیبایی و جزییات با ارزش آن محروم خواهند بود. ما باید یک راستی را دریابیم. تا حد ممکن از تمامی زوایا و توانایی‌های مان خرج هویت و نام و نشان‌مان کنیم و این لازمه‌ی در میدان بودن است و برای شرایط امروز دگرباشان ایرانی با مشکلات پیش رو امری حیاتی است. تاکید می‌کنم که در این شرایط نابرابر این کار لازم به نظر می‌رسد و اگر زمانی این مشکلات مرتفع شده باشند، خود من هم به این کار اصراری ندارم.

در فرصتی دیگر به طرح نکاتی پیرامون ترانه خواهیم پرداخت. ترانه‌های تان را برای انتشار در مجله‌ی چراغ به آدرس الکترونیکی

[taranehgir@yahoo.com](mailto:taranehgir@yahoo.com) روانه کنید. پاکان

بیا بید ترانه‌ها را بر بال نتهای سازهامان و صدامان به پرواز در آوریم.

بیشتر شنیده شویم و جاودان بمانیم

بیا بید ترانه‌هامان را بخوانیم و در خاطرها حفظ کنیم

بخش ترانه‌ی نشریه‌ی چراغ از آهنگسازان، تنظیم کنندگان و خوانندگان دگرباش ایرانی

داخل و خارج ایران دعوت می‌کند با ذکر نام ترانه‌سراهای دگرباشی این بخش،

برای ترانه‌های منتشر شده در این صفحه آهنگ بسازند و امکان به آواز خوانده‌شدن آنها را فراهم کنند.

## ترانه از پاکان

یکی فریاد می‌زنه  
پروانه‌ها پر می‌زنن  
از دل خشک بیابون  
گلامون سر می‌زنن

جاده بدجوری جدا کرده دلِ عاشقمو

مگه من داد بزَنم، بشنوی حرفِ دلمو

یکی فریاد می‌زنه

تا دلم آتیش بگیره

یکی اون اسمِ تورو

تا دلِ تنگم بگیره

کیه از چاهِ سکوت

داد می‌زنه اسمِ تورو

اون منم یا دلِ زاری

که یه عمره اسیره

جاده بدجوری جدا کرده دلِ عاشقمو

مگه من داد بزَنم، بشنوی حرفِ دلمو

همه حرفامو واسه ابرای ساکت می‌زنم

تا بیارن، بدونی عاشقِ بی‌پروا منم

می‌بوسم قاصدک، دست می‌کشم روی سرش

می‌دونم می‌ره و یه روز می‌رسه دور و برش

چه کنم جاده جدا کرده دلِ دیونه رو

رنگِ دلِ تنگی گرفته همه جایِ خونه رو

جاده بدجوری جدا کرده دلِ عاشقمو

مگه من داد بزَنم، بشنوی حرفِ دلمو

یکی از یاد می‌بره

خاطره‌ی عشق منو

یکی فریاد می‌زنه

اسمِ تورو، اسمِ تورو

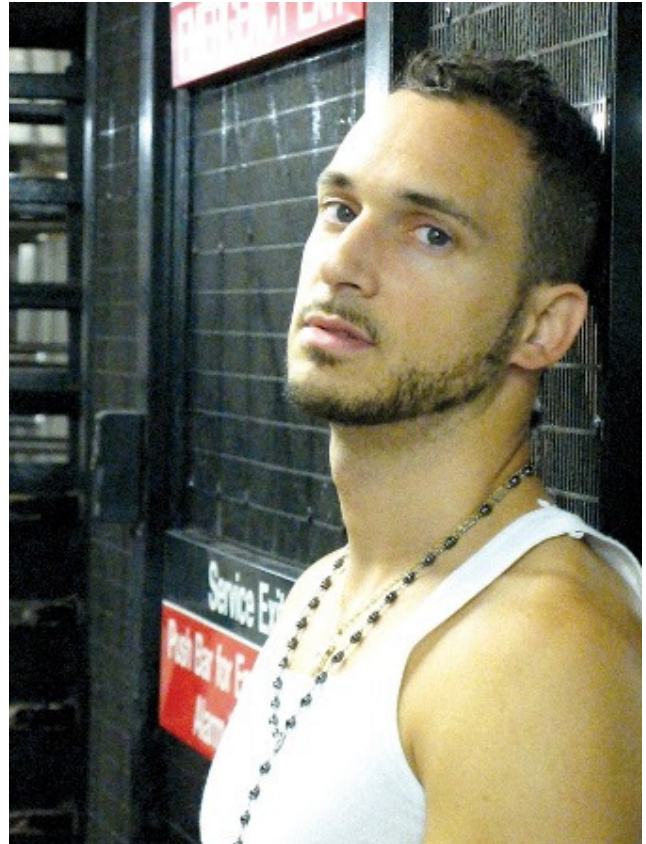


Wherever I am with you I'm home  
I've come very far but I've felt so alone  
I'll go there with you  
There's nothing I won't do  
Cause now I know where we're going to

هر جا که با تو هستم در خانه هستم  
از دور دستها آمده‌ام اما خیلی احساس تنهایی می‌کنم  
با تو به آن جا می‌روم  
چیزی نیست که نخواهم انجام بدهم  
چون الان، می‌دانم به کجا می‌رویم

Sometimes when I feel like I'm not of  
this world  
The people they stare like I was a  
little girl  
But this little girl has got a man inside  
her  
That only needs one man to be there  
when I come home

گاهی حس می‌کنم که از این جهان نیستم



مردم چنان مرا خیره می‌شوند، انگار که یک دختر بچه‌ام  
اما این دختر کوچک درون‌اش یک مرد دارد  
که تنها یک مرد می‌خواهد که آن جا باشد، وقتی به خانه می‌آیم

CHORUS:  
There is a place where you'll find me  
Cause you know there's no place like home  
There's where the safety that you bring  
Knowing I'll never be alone  
This is the space where you'll guide me  
Cause when I come to you

I come home

مکانی هست؛ جایی که مرا پیدا خواهی کرد  
و میدانی هیچ مکانی مثل خانه نیست  
جایی، برای امنیتی که می آوری  
می دانم هرگز تنها نخواهم شد  
این حریمی ست که به آن می کشانی ام  
پیش تو که می آیم، به خانه می آیم

It's so often said  
Yet there's nothing more true  
Home is where the heart is  
And that is with you  
Don't need me to be  
Anyone besides me  
Cause every time I look in your eyes  
I know I'm home

همیشه گفته شد  
و هنوز هم چیزی درست از آن نیست؛  
خانه جایی ست که دل آن جا باشد  
و از توست، حضور هیچ کس را کنار خود مبرم ندیدن  
چون می دانم هر وقت به چشمان ات نگاه می کنم  
در خانه هستم

CHORUS

Your face is the beauty in life  
And your eyes shine in mine  
Don't you know your kiss is the warmth of my life  
Cause anywhere else I might roam  
When I come to you  
I come home

Home, home, home, home

چهره‌ات زیبایی زندگی‌ست  
و چشمان‌ات روشنایی من  
نمی‌دانی؟ بوسه‌ات گرمای زندگی‌ام است  
چون هر جا که سرگردان‌ام  
پیش تو که می‌آیم، به خانه می‌آیم  
به خانه خانه خانه...

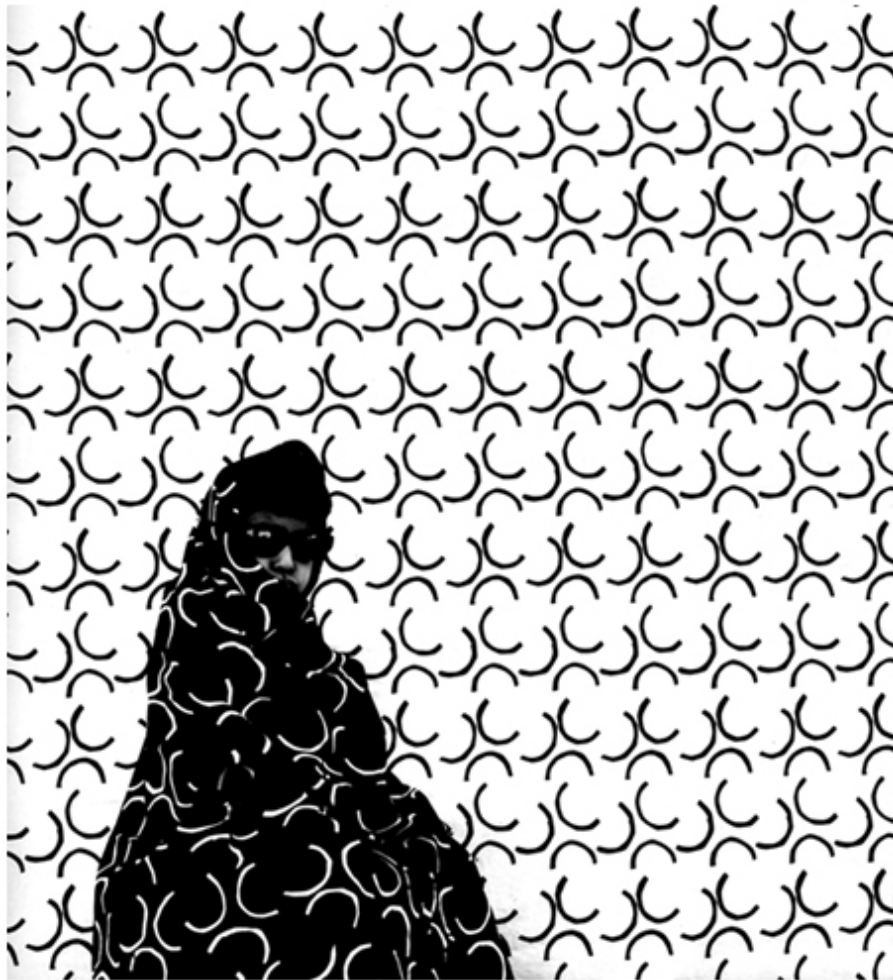
--

It's so often said  
Yet there's nothing more true  
Home is where the heart is  
And that is with you  
Don't need me to be  
Anyone besides me  
Cause every time I look in your eyes  
I know I'm home

همیشه گفته شد  
و هنوز هم چیزی درست‌تر از آن نیست:  
خانه جایی‌ست که دل آن‌جا باشد  
و از توست، حضور هیچ‌کس را کنار خود مبرم ندیدن  
چون می‌دانم هر وقت به چشمان‌ات نگاه می‌کنم  
در خانه هستم

# پنجره‌ای رو به خیابان ما

رسول معین



پنجره‌ای رو به خیابان ما این شماره به دلایلی کمی متفاوت تر ظاهر شد، این شماره با پری ترانسکشوال 23 ساله متولد یکی از شهرهای کوچک جنوب ایران گپ و گفتی خواهم داشت، به خاطر درخواست پری نام پسرانه و دخترانه‌اش و شهرستان محل تولدش را مشخص نمی‌آورم.

**رسول:** تا به حال نشریه چراغ و یا هیچ‌کدام از وبلاگ‌ها و نشریات دگرباش را مطالعه کرده‌ای؟

پری: نه متأسفانه، من توی خواب‌گاه زیر نظر هستم و راسمن به من هشدار داده شده که سراغ این قبیل مسایل نروم، برای همین هم از شما خواستم اسم من و شهرم را علنن بیان نکنید.

**رسول:** اولین سوال؛ گفتی که عمل داری؟ کی و کجا؟

پری: اره من یک ماه دیگه وقت عمل دارم باید بروم تهران برای تغییر جنسیت و خوب کمی هم می‌ترسم.

رسول: هزینه عمل را چه کسی تقبل کرده؟

پری: کل هزینه عمل با بهزیستی هست.

رسول: با خانواده مشکل نداری؟ برای تغییر جنسیت رضایت‌نامه لازم است.

پری: پدرم چند سالی می‌شود فوت کرده، مشکل؟ مشکل برای یک ثانیه من توی آن خانه بود، بگذارید تعریفی از شهری که به دنیا آمدم، بکنم. من در یکی از شهرستان‌های جنوب به دنیا آمدم یک شهر کوچک و گرمسیری با ساکنان متعصب و آماده به جنگ برای بحث و دعوا... راست‌اش در آن شهر اگر یک دختر رژ قرمز به لب‌اش بزند و توی خیابان با مانتو روشن ظاهر شود؛ حتما جنده محسوب می‌شود و باید از جانش بگذرد که اگر به وسیله‌ی برادرهای‌اش نباشد حتما توسط پسر همسایه از بین خواهد رفت ... این جو بسته و خفقان‌آور شهری‌ست که من به دنیا آمدم و بزرگ شدم.

رسول: وقتی به مادرت گفتی یک دختر در قالب پسرانه هستی و قصد تغییر جنسیت داری چه عکس‌العملی نشان داد؟

پری: هیچ‌وقت یادم نمی‌رود، توی آشپزخانه مشغول غذا درست کردن بود و یکی از برادرهای‌ام توی سالن خوابیده بود، روغن از دست‌اش افتاد روی زمین و زل زد توی چشم‌هام یک غم بزرگ مثل وقتی پدر مرد را می‌دیدم، دستی روی سرم کشید و گفت باید از خیرش بگذرم، گفت این کار مساوی با مرگ من خواهد بود.

رسول: یعنی همین؟ من دوستی داشتم که مادرش به خاطر این حرفش غوغایی به پا کرده بود؟

پری: نه همین، خودم هم متعجب بودم اما مثل این که مادر از قبل می‌دانست، من توی 23 سالگی هنوز ریش نداشتم و صدای‌ام نازک بود، بعدها گفت همیشه می‌دیده من لباس‌های‌اش را می‌پوشیدم و می‌رقصیدم، شاید مادرم بیش‌تر از من دوست داشت دختر داشته باشد.

رسول: چند تا برادر داری؟ با برادرهای‌ات چه جوری کنار آمدی؟

پری: من 3 تا برادر دارم، خوب بهتره بگم من اصلن باهاشون کنار نیامدم، فقط کافی بود کم‌ترین بویی از این ماجرا ببرند مطمئن خونم ریخته شده بود، برای آن‌ها مثلن غیرت‌شان از جان من مهم‌تر بود. یادم هست پسری چند کوچه بالاتر از ما زندگی می‌کرد، اسم‌اش هادی بود، پسر خوشگلی بود، اما همیشه پشت‌اش حرف بود، می‌گفتند با پسرهای محله رابطه دارد، آن قدر این شایعات اوج گرفت که یک روز دیدیم مادرش توی کوچه‌ها می‌دود و دست‌ان خونین‌اش را به همسایه‌ها نشان می‌دهد، متوجه شدیم پدرش به خاطر ترس از آبرو هادی را از پشت‌بام انداخته پایین، وحشت‌ناک بود، محال است تا آخر عمر فراموش کنم نه من، که هر کی اون ماجرا را دید و یا شنید فراموش

نخواهد کرد. هادی مودب‌ترین و خوشگل‌ترین و مردترین پسر تمام شهر ما برای همیشه از این دنیای کثیف پر کشید رفت به اون بالاها که جای گاه اصلی‌اش بود.

**رسول: مادر هادی چی؟ پدرش بازداشت شد؟**

پری: مادرش یک جورایی دیوانه شد و اختلال حواس گرفت، هنوز توی کوچه‌ها دیده می‌شه که با هادی حرف می‌زنه و می‌خنده و یا گریه می‌کند. پدرش بازداشت شد اما بعد از 6 ماه با شهادت دروغ برادرش - عموی هادی - که می‌گفت هادی از پشت‌بام خودش افتاده آزاد شد، با این که همه می‌دانستند کسی جز هادی و مادر و پدرش در آن خانه نبودند اما پلیس هم زیاد پی‌گیر ماجرا نشد... بعد از 6 ماه پدر آزاد شد و هنوز توی همان خانه زندگی می‌کند بدون کم‌ترین عذاب وجدانی.

**رسول: واقعاً برای مردم متاسفم... و برای هادی که قربانی تعصبی خشک و متحجرانه شد، فاجعه تلخی بوده.**  
پری: منم واقعاً متاسفم، با این که زیاد هادی رو نمی‌شناختم اما چهره‌ی پاک و ساده‌اش هنوز جلوی چشمم هست.

**رسول: چه طوری به مرکز استان آمدی و الان چه می‌کنی؟**

پری: یک روز که داشتم برای خودم آرایش می‌کردم یکی از برادرهام که زودتر از سر کار برگشته بود مرا دید، زمین و زمان را به هم دوخت آن روز از هر سه تا برادرم حسابی کتک خوردم، مادرم اول سعی کرد کمک‌ام کند اما وقتی چند تا کمر بند روی دست و پایش خورد خودش رو کنار کشید. اون وقت بود که کاملاً مطمئن شدم توی این شهر و توی این خانه من نمی‌توانم هرگز من باشم... تصمیم گرفتم بروم توی یک شهر دیگر یک شهر بزرگ‌تر، با مادرم در میان گذاشتم، اجازه نمی‌داد از خانه بروم ولی وقتی خانه نبود فرار کردم. سوار اتوبوس شدم با یک دست پیراهن و شلوار که تنم بود و د و تا مانتو از مادرم و یه روسری و یه رژ لب، و 10000 تومان پول کار احمقانه‌ای بود.

**رسول: با 10000 تومان پول و دو دست لباس زنانه توی یک شهر بزرگ و غریب، چه اتفاقی افتاد؟ نترسیدی؟**

پری: شهر زیاد بزرگی هم نبود اما خوب بالاخره مرکز استان بود، اول جاده شهر پیاده شدم، خیلی ترسیده بودم، وقتی پیاده شدم همه به من نگاه می‌کردند، ترسیده بودم چند نفری برایم بوق زدند و چند نفری متلکی گفتند، برای‌ام جالب بود که دیده می‌شم. اول جاده ایستاده بودم که مرد چهارشونه از سوپری به طرف من آمد، لبخندی زد و گفت می‌خواهی بری مشهد؟

من تعجب کرده بودم، گفتم پول ندارم، گفت که راننده تریلی هست و یک محموله برای مشهد دارد و شاگردش هم نیست و می‌تواند مرا به عنوان کمک با خودش ببرد، گفتم یک تجربه تازه‌ست برای منی که تا حالا تنها پای‌ام را از آن شهر نکبت بیرون نگذاشته بودم. سوار ماشین‌اش شدیم، اول از همه یک دستمال بزرگ داد دستم و گفت

لبهات رو پاک کن... با تعجب نگاهاش کردم، وقتی توی آینه خودم را دیدم فهمیدم چرا همه این جوری بهم نگاه می کردند، لبهام سرخ سرخ بود توی اتوبوس ندیده بودم چه قدر رژ به لبام مالیده ام.

**رسول: رفتی مشهد؟ اون مرد چه طوری باهات برخورد کرد چیزی از تو فهمیدی؟**

پری: بله، رفتیم مشهد، اولین شب کنار جاده پارک کرد تا استراحت کند من عقب خوابیده بودم، روی صندلی زیاد راحت نبود و نمی توانست بخوابد ازش خواستم کنار من بخوابد، جا به اندازه کافی بود و خوب راستاش اون شب اولین بار بود که تونستم عطر مردانگی را حس کنم و اولین تجربه ام متفاوت ترین تجربه ی من بود، در عقب یک کامیون وسط جاده!

**رسول: حس نسبت به اون مرد چه طور بود؟**

پری: راستاش کم کم به دلم نشست بود، کاملا مردانه و کمی خوش قیافه و مهربان، ازش خوشام آمده بود تا این که گفت زن و بچه دارد، رویاهایی که توی این چند روز برای خودم ساخته بودم نقش بر آب شد، خودم را توی خونه اش تصور کرده بودم که با هم زندگی می کنیم، اما وقتی از پسرش حرف زد از خودم متنفر شدم... تا مشهد باهم حرف زدیم. خودم را به خواب می زدم تا این که رسیدیم مشهد، بعد از تحویل بار رفتیم بازار برام کلی لباس و وسایل خرید و بعد هم برگشتیم و برگشتن دوباره با هم خوب شدیم.

**رسول: از این که یک ترانس سکسوال هستی هم چیزی فهمیدی؟**

پری: اره، خودش ازم پرسید گی هستم یا تی اس، برام جالب بود که یه راننده جاده این چیزها را بدون، گفتم من تی اس هستم، خندید و گفت می دانستم خانم کوچولو برای این که زیادی نرم و لطیفی! راستاش اولین بار بود که کسی مرا خانم کوچولو خطاب می کرد، مرد مهربانی بود خیلی فرصت ها داشت که من رو آزار بدهد اما هیچ وقت کاری بر خلاف میل من انجام نداد.

**رسول: پشیمان نبودی که از خانه فرار کردی؟**

پری: کمی، ترسیده بودم، فکر می کردم به محض رسیدن به شهر می توانم مانتو بپوشم و کار گیر بیاورم، انگار 23 سال زندگی ام در خواب و رویا بود.

**رسول: وقتی برگشتی شهر کجا رفتی؟**

پری: توی شهر حیران و آواره بودم، توی پارک ها گشت می زدم و ول می گشتم، شب بود که پسری از من خواست بروم خانه اش، منم خسته بودم رفتم، اما کاش نمی رفتم، بدترین شب عمرم بود، صبح زود همه چیزم را جا گذاشتم و فرار کردم، حالا دیگه حتی پول یک دانه نان هم نداشتم. توی یک پارک دیگه سرگردون بودم که پسری با آرایش

زیاد بهم نزدیک شد، داشتم گریه می کردم، دستاش رو گذاشت روی شانه ام و گفت من نیلوفر هستم، گریه ام یک دفعه قطع شد، برگشتم نگاهش کردم، پسر متوسط اندامی بود با موهای بلند و آرایش تند، بهم دست داد، کمی از خودش گفت و منم همه ی درد دل ام را به اش گفتم، دستام را گرفت و گفت بریم جایی که بتونی لااقل بخوابی، اول ترسیده بودم ولی وقتی دیدم اونم مثل من هست بازم اعتماد کردم.

**رسول:** همیشه این قدر سریع آدمها اعتماد تو را جلب می کنند؟ با نیلوفر کجا رفتید؟

پری: همه همین رو به من می گویند. رفتیم بهزیستی، پیش خانمی که فکر کنم مسئول دختر فراری ها بود، خودم را به اش معرفی کردم، نیلوفر خیلی کمک کرد، زن بدبینی بود و به همه چیز شک داشت، نزدیک 100 تا سوال ازم پرسید و آخر هم یک اتاق تک نفره گوشه ی خوابگاه دخترانه به من داد و گفت که فکر نکنم این برای همیشه است و فردا باید از اینجا برم.

اما روز بعد خودش به همراه مردی آمد دنبال ام و رفتیم پزشک قانونی، بعد هم برگشتیم بهزیستی بدون این که کلمه ای حرف بزنند و یا من توضیحی بخواهم.

**رسول:** آن راننده جاده چی؟ چی شد؟

پری: هیچی وقتی برگشتیم، با هم خداحافظی کردیم شماره اش را به من داد اما گم اش کردم، نمی دانم اگر کس دیگری بود چه رفتاری داشت، فکر می کرد من توی همان شهر زندگی می کنم.

**رسول:** گفתי در خوابگاه با دخترهای بی سرپرست بودی درست؟ برخورد دخترها با تو چه طور بود؟

پری: اول توی اتاق جدا از خوابگاه اما در محوطه بودم تا این که مطمئن شدند من دروغ گو نیستم. بعد هم به من یک اتاق تک نفره دادند که تنها اتاق تک نفره بود، اوایل دخترها تا مرا می دیدند موهای شان را می پوشاندند و مثل پسر با من برخورد می کردند، بعضی هم می گفتند که به خاطر فرار از خدمت سربازی خودم را دختر جا زدم، حتی از این که به خوابگاه پسرانه نرفتم شاکی بودند.

**رسول:** چه جور با دخترهای خوابگاه کنار آمدی؟ یا به تر بگم آنها چه طور با تو کنار آمدند؟

پری: کم کم که رفتار زنانه مرا دیدند، منو بین خودشان قبول کردند هر چند هنوز هم با تردید به من نگاه می کردند، البته حق داشتند، توی جشن تولد یکی از بچه ها اون قدر رقصیدم که همه تعجب کردند، حتی اعتراف کردند از رقص خیلی دخترها ظریف تر بود بعدها برای گل سازی می آمدند اتاق من.

**رسول:** اجازه داشتی از خوابگاه خارج شی؟



پری: چند ماه اول به هیچ وجه اما بعد از یک مدت نسبتاً طولانی به من اجازه دادند که از خواب‌گاه بیرون بروم، خانم اومد خواب‌گاه یک دست مانتو شلوار مشکی و یک عینک آفتابی بزرگ و یک روسری و ماسک صورت به من داد و گفت برو بیرون تا ساعت 12 ظهر هم برگرد، البته همراه من یکی از دخترای مورد اعتماد خودش را هم فرستاد.

**رسول: فکر کنم این اولین باری بود که کاملاً دخترانه توی جامعه وارد می‌شدی درست؟**

پری: اره این اولین بار که توی خیابان‌ها با هیئت دخترانه قدم می‌زدم، هرچند با اون عینک و ماسک اصلاً دیده نمی‌شدم اما خودم را می‌توانستم حس کنم که هستم.

**رسول: بعد از اون باز هم با مانتو و شلوار بیرون رفتی؟**

پری: به محض این که رسیدم من رو بردند دفتر خانم، یک آقایی هم بود که گفتند دکتر هست و ازش خجالت نکشم، بعد منو سوال پیچ کردند اینکه چه حسی داشتم توی خیابان، آیا دل‌ام نمی‌خواست با لباس مردانه می‌رفتم و این که چه حسی به دختری که همراهام فرستاده بودند داشتم. راست‌اش وقتی گفتم به دختری که همراهم بود حسادت می‌کردم هم تعجب کردم، دختر زیبایی بود که حسادت من رو بر می‌انگیخت. و بعد از اون بیش‌تر از 6 ماه طول کشید تا اجازه گرفتم دوباره با لباس دخترانه از خواب‌گاه خارج شوم.

**رسول: دفعه‌ی دوم که رفتی چه طور بود؟**

پری: دفعه‌ی دوم هم مثل دفعه‌ی اول عالی بود البته این بار به خاطر مصرف قرص‌های هورمونی بیش‌تر زنانه به نظر می‌رسیدم! اما کاش دفعه‌ی سوم نمی‌رفتم بیرون.

**رسول: مگه چه اتفاقی افتاد؟**

پری: خیلی دلم می‌خواست دانشگاه آزاد را از نزدیک ببینم، همیشه از زیبایی دانشگاه شنیده بودم و رفتم. همه چیز خوب بود تا اینکه وقت بیرون آمدن‌ام از دانشگاه هوا گرم بود و با دستم برای چند ثانیه ماسک را از صورت‌ام برداشتم که همان چند ثانیه یکی از پسرهای همشهری که توی دانشگاه بود من رو دید، واقعن وحشت‌ناک بود من رو به اسم پسرانه صدا می‌زد، منم دویدم سوار تاکسی برگشتم خواب‌گاه، دو روز بعد دوباره نزدیک دانشگاه شدم. پسری را دیده بودم که خیلی جذاب بود خواستم دوباره ببینمش، اما کاش هیچوقت نمی‌رفتم؛ دستی از پشت سر من رو گرفت و به طرف خودش کشید، عینک‌ام افتاد و ماسک کنده شد، برگشتم فحش بدم که دیدم دو تا از برادرهام پشت سر من بودند، مثل کسی که عزرائیل را دیده باشه سفید شده بودم و سرم گیج می‌رفت، از ترس داشتم می‌مردم. من رو انداختند توی ماشین و به طرف شهرمان حرکت کردیم.

رسول: نتوانستی برای شان توضیحی بدهی؟ یا این که چیزی ازت نپرسیدند؟ توی ماشین چی؟

پری: نه تا رسیدن به شهرمان یا به تر بگم دهکده‌ی سیاه هیچی نگفتند حتی به من نگاه هم نکردند فقط احمد – برادرم – محکم دستام را گرفته بود که از درد بی‌حس شد. وقتی رسیدیم خانه من رو پرت کردند توی حیاط، اون قدر با مشت و لگد منو زدند که بی‌هوش شدم نمی‌دانم چی شد؛ دل‌شان به رحم آمد یا به خاطر مادر من رو انداختند توی اتاق و در را قفل کردند.

رسول: هیچ وقت نتوانستی چیزی را توضیح بدی؟ چه اتفاقی افتاد؟

پری: نه، نمی‌گذاشتند، به هر ضرب و زوری بود دوباره از آن خانه فرار کردم و یک‌راست رفتم مرکز استان و توی همان خواب‌گاه، اول فکر کردند من رفتم پی کارخودم اما وقتی خانم فهمید چی شده گفت به‌تره شکایت هم نکنی و دیگه به من اجازه ندادند بیرون از خواب‌گاه باشم.

رسول: نیلوفر چی کار می‌کند؟

پری: با نیلوفر بیش‌تر آشنا شدم، دختر خوبی‌ست، فهمیدم همیشه توی خیابان‌ها قدم می‌زنه و کسایی مثل من رو به بهزیستی معرفی می‌کنه، با این که تاییدیه‌ی عمل تغییر جنسیت را دارد اما هنوز اقدامی نکرده، شاید به خاطر هزینه‌اش باشد و یا خانواده‌اش.

رسول: الان چه کار می‌کنی؟ تا کی در بهزیستی هستی؟

پری: هفته‌ی دوم خرداد عمل تغییر جنسیت دارم، باید بروم تهران، این جا دکتری برای این جور عمل نیست، به هر حال با گل‌سازی که یاد گرفتم خودم هم یک پس‌انداز کوچکی دارم، بعد از عمل هم سرای کهریزک خواهم بود.

رسول: قصد نداری یک روز ازدواج کنی؟

پری: این آرزوی همیشگی من است اما می‌دانم که هیچ وقت نمی‌توانم بچه‌دار شوم و مهم‌تر این که تقریباً کسی پیدا نمی‌شود که بخواهد با یکی مثل من ازدواج کند؛ باید واقع‌بین باشم.

رسول: به همین راحتی از ازدواج ناامید می‌شوی؟

پری: نه اصلاً، من فقط به خودم وعده‌ی بی‌خود نمی‌دهم، همین که بتوانم به عنوان یک دختر در این کشور زندگی کنم؛ این که خودم باشم به خیلی از رویاهای ام رسیده‌ام.

رسول: بزرگ‌ترین آرزوی‌ات چیست؟

پری: این که بتوانم روزی برگردم خانه و بچه‌های برادرهای ام من رو عمه خطاب کنند... فقط همین.

رسول: آخرین حرفات برای خوانندگان چیست؟

پری: از همه‌ی ترانسکسوال‌ها و گی‌ها و لزبین‌ها می‌خواهم که در زندگی وقتی که به نقطه‌ی کوری رسیدند صبر کنند، صبر خیلی چیزها را حل خواهد کرد. اندیشه، عمل، صبر و صبر و صبر ...

رسول: پری عزیز از این که حاضر به گفت و گو شدی سپاسگذارم، برای ات آرزوی شادکامی و سلامتی دارم و امیدوارم عمل موفقیت‌آمیزی در پیش داشته باشی.

پری: ممنون منم از شما و همه‌ی بچه‌های چراغ تشکر می‌کنم، هر چند نمی‌توانم این نشریه و امثال‌اش را بخوانم اما فکر بودن‌شان هم برای‌ام شیرین است. موفق و پیروز باشید.

## قبل از آن که پیاده شوی

نویسنده، ماهی

انگشت سبابه‌ی دست راست که قبلن لایبرکیت خورده تا نیمه در کونم است، با دست چپام هم جلق می‌زنم. برای راست‌دست‌ها باید دیدنی باشد. یک‌بار که دوست پسرِ راست‌دست‌ام این صحنه را دید از خنده روده‌بر شد. من هم وسطِ کار هول شدم و نتوانستم به خوبی انجام‌اش دهم. اشتباهن به جای دستمال کاغذی، ریختم‌اش روی گل‌های میخک که تازه گرفته بودم‌شان. سه تا بودند. بزرگ و زرد. این کار باعث خنده‌ی بیشتر دوست‌پسرم شد. حالا اما همان پسره‌ی کم‌مکی دیلاق هم نیست. دو هفته‌ای می‌شود که روزی یک‌بار خودارضایی دارم. بعضی وقت‌ها هم دوبار. همیشه حوالی ساعت ده صبح، این حالت به من دست می‌دهد. بعد از خوردن یک لیوان شیرِ همیشگی، به جای صبحانه و قبل از شروع کار. کارِ من نوشتن است. چند سالی است که می‌نویسم و هیچ وقت پولی از این راه در نیآورده‌ام. از جنده‌گی بیش‌تر می‌شود پول درآورد تا نوشتن.

اصلن حوصله‌ی حمام ندارم. خیلی وقت است که درست حسایی حمام نرفته‌ام. بی‌خیالش می‌شوم. با دستمال کاغذی خودم را

پاک می‌کنم و شلوارم را می‌پوشم.  
سیگارم تمام شده. می‌زنم بیرون تا از سوپری سیگار بگیرم. در سوپر مارکت به فروشنده می‌گویم: یه پاکت بهمین بلند. یک جوان قد کوتاه و کُپل است. چقدر بد است که گردن ندارد. آدم‌ها بدون گردن افتضاح می‌شوند. اگر گردن داشت می‌شد راجع به‌اش فکر کرد. بی‌چاره تو، که همیشه مجبور بودی شال گردن ببندی. حتا تابستان. آخر، همیشه کبود بود. یک نفر دیگر



هم این‌جا ایستاده. پسره‌ای بلند قد که حداقل چهار روز است اصلاح نکرده. از قدبلندها هم خوش‌ام نمی‌آید. چه زوجی می‌شوند این دوتا. قد بلند اصلاح نکرده و کُپل بدون گردن. کُپل رو به دوست‌اش می‌گوید: دیدی این آخری چه بلایی سرمون آورد؟

قد بلند می‌گویند: از اول به‌ات گفتم به این یارو کونده اعتماد نکن.

یک‌بار سر می‌چرخانم رو به قد بلند. شاخک‌هایم به این جور حرف‌ها حساسند. کُپل می‌گوید: چه می‌دونستم این طوری‌ه.

هرچی داشتیم بالا کشید و در رفت. بی پدر کونده. آقا بفرما. پاکت سیگار را به طرفام دراز می کند. هفصد تومان می گذارم روی پیش خوان و با بیست نخ سیگار از مغازه بیرون می زنم. کم تر سیگار خوب و ارزانی مثل بهمن گیر می آید. اوایل که وینستون می کشیدم نزدیک بود ورشکست شوم. به خانه می رسم. اگر بشود گفت خانه. همیشه بوی رطوبت می دهد. دیوارهای اش همه خیس اند. طوری که اگر ناخن به دیوار بکشی گچ های مرطوب و شل و ول، زیر ناخونت جمع می شوند. یک روز دیدی روی سرم خراب شد. احتمالان یکی از لوله ها ترکیده و همین طور آب به خورد این دیوارها می دهد. باید لوله کش بیاورم. حداقل بیست تومان می گیرد. بی خیال. ترجیح می دهم خانه روی سرم خراب شود. سیگاری روشن می کنم تا بوی رطوبت را نشنوم. داستان نیمه تمام روی زمین افتاده. تنها سه پاراگراف نوشته ام و نمی دانم باید چطور پیش بروم. داستان پسری است که در کتابخانه از پسری خوشش می آید اما مطمئن نیست پسره گی باشد. احتمالان استریت است. حالا باید چطور پیش بروم؟ تا همین جا هم خیلی کلیشه ای شده. من اما تو را در تا کسی دیده بودم. تو صندلی جلو نشسته بودی و من پشت سرت. موهای بلندی که داشتی پشت گردنت را پوشانده بودند و من جرات نکردم قبل از تو پیاده شوم. یادم می آید شیر هم تمام شده. ای کاش یک کیسه شیر یارانه ای هم گرفته بودم. این شیرهای ارزان زود قحط می شوند. حداقل می شود چای درست کرد. کتری پر از آب را روی شعله وسط اجاق گاز می گذارم. البته از سه شعله ای اجاق، تنها همین یکی کار می کند. به درد درست کردن تخم مرغ نمی خورد. هر کارش کنی نصف اش می سوزد. تو تخم مرغ را با قارچ و دلمه سبز درست می کردی که من وحشتناک دوست داشتیم. از وقتی فهمیده بودی از قارچ خوش ام می آید هر جور غذایی که با قارچ بلد بودی را درست کرده بودی. آخر هم هیچ کدام را یاد نگرفتم. چهارراه سوم پیاده شدی. بلافاصله من هم پیاده شدم. چقدر سریع راه می رفتی. سخت بود دنبال ات بیایم. آن هم در این خیابان های شلوغی که تو انتخاب کرده بودی. هیچ وقت به این خیابان ها نمی آمدم. از شلوغی می ترسم. حالا حواس ام بود گمات نکنم. تو از یک در دولنگه ای آبی وارد مغازه ای شدی. یک مغازه ای موسیقی. جای کوچک و دنجی بود. دور تا دور مغازه را قفسه هایی پر از سی دی پر کرده بودند. جلوی قفسه ای موسیقی کلاسیک ایستاده بودی و به سی دی موزارت خیره بودی. بعد هم شوپن را برداشتی. شوپن را بر سر جای اش گذاشتی و باخ را برداشتی. من از پشت سر آمدم و شوپن را برداشتم. گفتم: شخصن پیشنهادش می کنم. این مرد یک نابغه ای گم نام است.

- شوپرت؟

عجب صدایی. - بله، شوپرت. گوش داده اید؟

- نه.

- از طرف من هدیه قبول اش کنید.

- نه، خودم می خرم.

- قبول نمی کنید؟ دوست دارم به شما هدیه دهم.

- چرا؟

- خیلی وقت است هدیه نداده ام. امروز از صبح هوس کرده بودم به اولین کسی که از اش خوش ام بیاید هدیه بدهم.

- از من خوش تان آمده؟

هنوز داشتیم یک دیگر را با افعال جمع، خطاب می کردیم. با خنده گفتم: از تو خوش ام آمده.

بعدها به تو گفتم که شوپرت همجنس گرا بوده و با انتخاب سی دی او، منظور دو پهلو داشته ام. سیگار دوم ام را روشن می کنم.

معدم خالی است. چند فنجان چای داغ می تواند فریب اش دهد. تو خواسته بودی سیگار را ترک کنم و من هم 114 روز،

سیگاری نبودم. روز 115 ام وقتی چشم باز کردم تو این جا نبودی و من به سوپری سر کوچه رفته بودم و از پسر چاقی که گردن ندارد یک پاکت بهمن پایه بلند خریده بودم. سیگار را گوشه‌ی لبام می‌گذارم و شروع به شستن فلاسک چای می‌کنم. باید یک فنجان هم بشورم. راستی قند هم ندارم. یک هفته‌ای هست که تمام کرده‌ام. شکر جای گزین خوبی است. دیروز شکرمان هم ته کشید. مهم نیست. چای را می‌شود تلخ خورد. آب جوش آمده. پاکت چای خشک را پیدا می‌کنم. چهار قاشک ته‌اش مانده. یک قاشک می‌ریزم ته فلاسک و بعد هم آب جوش. زندگی سخت است دیگر. در چند روز گذشته این جمله را چند بار تکرار کرده‌ام؟ بعد هم اضافه کرده‌ام: بله، سخت است. و برای یک پسر گی تنها که از خانه بیرون‌اش کرده‌اند و تنها هنرش نوشتن داستان‌های کلیشه‌ای است سخت‌تر هم هست. پدر مدام نعره می‌زد: از بی غیرتی من. مامان هم گریه می‌کرد. البته این کار همیشه‌اش بود. یک ماه بعد با پولی که مامان، مخفیانه به دستم رساند این خانه را رهن کردم و بعد هم شماره‌ی موبایلم را عوض کردم و آدرس این جا را به هیچ کس ندادم. بی‌چاره مامان. معلوم نیست در بی‌خبری از من، چه می‌کشد. اما این جوری به‌تر است. گرچه سخت‌تر است.

یک فنجان چای می‌ریزم و منتظر می‌مانم خنک شود. خیلی کم‌رنگ است. دستمال کاغذی‌های آلوده یک‌جا تلنبار شده‌اند. و بوی مینی در رقابت با بوی رطوبت دیوار تا چند ساعتی پیروز است. و البته بوی سیگار هم تازه وارد میدان شده. هنوز نمی‌دانم چه شد که یک شب - نه شب نبود، در واقع غروب بود - یک غروب گفته بودی می‌خواهی بروی. گفته بودی ما کمی زیاده‌روی کرده‌ایم. و وقتی من گریه کرده بودم، گفته بودی بعدن به من سر خواهی زد. احتمال‌اش زیاد بود که به‌تر از من را پیدا کرده باشی. اما فکر می‌کنم تو از یک چیزی خسته شده بودی. نکند از سکس‌های تک‌پوزیشنی مان خسته شده بودی؟ کافی بود یک‌بار می‌گفتی. گفته بودی هر چه بود تا ابد که ادامه پیدا نمی‌کرد. خیلی چیزهای دیگر هم گفته بودی که حالا مدت‌هاست روزانه در ذهن‌ام تکرار می‌شوند.

چای را لاجرعه سر می‌کشم. داغ بود. هنوز حالی‌ام نیست که گلوی‌ام دارد می‌سوزد. سیگاری روشن می‌کنم و به دست‌شویی می‌روم برای یک خودارضایی دیگر.

## پیش‌درآمدی بر تاریخ همجنسگرایی: تاریخی نوین و بحث‌انگیز

نوشته‌ی فلورنس تاماگن

ترجمه‌ی حمید پرنیان

امورجنسی، در کانون جوامع انسانی جای دارد. با این همه، تاریخ امورجنسی یک حوزه‌ی کاملاً نوین مطالعاتی<sup>۱</sup> است. این حوزه، با چندین رشته‌ی دیگر پیوند می‌خورد - تاریخ، جامعه‌شناسی، قوم‌شناسی، انسان‌شناسی، پزشکی - و تاریخ امورجنسی راه خودش را پیدا کرده است، اگرچه میان خاموشی ناشی از شرم‌ساری و پراکنده‌گویی‌های آشفته در نوسان است. مباحث امورجنسی نیز معمولاً یا گوسنقدوار است یا برانگیزاننده؛ به ندرت می‌شود که بی‌طرف و عینی باشد. در واقع، امورجنسی ثابت و قطعی و مستقل از زمینه نیست؛ بل که کاملاً برعکس است؛ موقعیتی که امورجنسی درون جامعه دارد نشان‌دهنده‌ی روابط قدرت و اسطوره‌سازی‌ها و تنش‌های زیربنایی و تابوهای گذرناپذیر است. همین مفهوم امورجنسی، نزد میشل فوکو، یک سازه‌ی ایدئولوژیکی است. در واقع، هر جامعه‌ای نگرش ویژه‌ی خودش را به امورجنسی دارد.

مفهوم امورجنسی نه تنها به دست فرهنگ، که به دست طبقه‌ی اجتماعی و جنسیت نیز تعیین می‌شود. از این رو، الگوی سنتی (و میان طبقه‌ای) امورجنسی، همان خانواده‌ی دگرجنسگرایی تک‌همسری است. امورجنسی هم‌چنین با ملاحظات اقتصادی (زن کار نمی‌کند)، ملاحظات زیست‌شناختی (زن امورجنسی مستقلی ندارد، او باید تجسم تصویر "جاویدان" زنانگی باشد و با "نقش زنانه" هم‌نوایی داشته باشد) و ملاحظات سیاسی (خانواده، عامل پایداری جامعه است) در پیوند است. در پایان سده‌ی نوزدهم، بورژواها کوشیدند تا اخلاقیات را بر توده‌ها تحمیل کنند، در نتیجه این الگو، که از جنس پیروی است، از طبقه‌ی متوسط به طبقه‌ی کارگر گسترش پیدا کرد. با این تعریف شدیداً محدودکننده از استانداردهای امورجنسی، هر شکلی از امورجنسی که با این الگو هم‌نوا نباشد در مقوله‌ی ناهنجاری گنجد می‌شود. پس، تحت فشارهای دین و پزشکی و قانون و اخلاقیات، گونه‌های ویژه‌ای زاییده شدند: بچه‌ای که جلق می‌زند، زن هیستریک، تن‌فروش مادرزاد، همجنسباز.

تاریخ امورجنسی با بسیاری از حوزه‌های فعالیت و تاریخ انسان گره خورده است: امورجنسی با تاریخ اخلاق، نگرش‌های متغیر، و دگرگونی پنداره‌های ما نیز در ارتباط است: تاریخ بازنمایی، تاریخ پزشکی، تاریخ قانون، تاریخ پلیس، تاریخ دین، و تاریخ امور سیاسی. تاریخ ادبیات و هنر و زبان را نیز باید به آن موارد افزود. نگرش‌هایی که به امورجنسی می‌شود را فقط در بافت گسترده می‌توان فهمید. تاریخ امورجنسی، و هم‌چنین تاریخ همجنسگرایی، را نمی‌توان فقط بر حسب مفاهیم اجتماعی توصیف کرد. تاریخ امورجنسی در حوزه‌هایی روشن‌گری می‌کند که گویی هیچ ارتباطی با آن‌ها ندارد، و یاری می‌رساند تا دوره‌های ویژه‌ی تاریخی را به خوبی بفهمیم. این غنی‌بودگی تاریخ امورجنسی، هم‌هنگام، دشواری اصلی آن است؛ منابع بسیار و گونه‌گونند، و در نگاه اول به چشم نمی‌آید که ارتباطی با یک‌دیگر داشته باشند. تاریخ‌دانان، هنگامی که می‌خواهند این درون‌دادها را با هم آمیزند، پی می‌برند که به حوزه‌هایی وارد گشته‌اند که برای‌شان بیگانه است؛ مانند پزشکی و

<sup>۱</sup> بنگرید به: Peschanski, Michael Pollak and Henry Rousso, *Histoire politique et sciences sociales*, Bruxelles, Complexe, 1991, 285 pages; Jacques Le Goff (dir.), *La Nouvelle Historire*, Bruxelles, Complexe, 1988. 334 pages

انسان‌شناسی. این مسئله برای همه‌ی تاریخ‌های نگرش‌های اجتماعی درست است، و تاریخ‌دان باید بکوشد تا از دخیل کردن ارزش‌های خودش بر جامعه‌ی آزمودنی پرهیز کند. وی باید از پیش‌داوری‌ها و دیدگاه‌های برخاسته از تحصیلات و جنسیت و سبک زندگی و خاستگاه اجتماعی و فرهنگی و تجربیات فردی خویش آگاه باشد. پس ما باید منابعی را به کار گیریم که بی‌طرف هستند. ما در حوزه‌ی نگرش‌های اجتماعی و بازنمایی‌ها و باورهای مردمی باید پیوسته با اسناد عینی و شواهد فردی دست و پنجه نرم کنیم، از این رو گاهی نتیجه‌گیری هم دشوار می‌شود. کاربست پهن‌آور ادبیات تاریخی به عنوان شاهد، می‌تواند موجب اعوجاج‌های نارادای شود. برای نمونه درباره‌ی همجنسگرایی، ممکن است سکوتِ دراین باره به نشانه‌ی نبودِ شواهد گرفته شود یا به نشانه‌ی شواهد دورغ. پس با فروتنی بسیار باید اذعان شود که در تاریخ‌های امرجنسی نمی‌توان به بی‌طرفی ناب و حتی شاید به حقیقتی تقریبی رسید – در تاریخ همجنسگرایی وضع از این سخت‌تر است. ما باید از آن آگاه باشیم: اما بدان معنی نیست که دست از کار بکشیم. کمینه‌ای از حقیقت هست که ارزش جستجو کردن و افشا و واکاوی‌اش را دارد. و این همان کاری است که من تلاش دارم انجام دهم.

همجنسگرایی را نمی‌توان به عنوان شکلی از امرجنسی تعریف کرد که کشش جنسی‌اش متوجه‌ی فرد هم‌جنس است. این تعریف، یک تعریف کمینه‌ای است که مسائل گوناگونی را پیش می‌آورد.<sup>2</sup> افزون بر آن، ما باید مشخص کنیم که چنین تعریفی چه چیزی را زیر پوشش می‌گیرد: آیا ما می‌خواهیم مردان و زنان همجنسگرا را افرادی بدانیم که صرفاً به هم‌جنس خود کشش جنسی دارند، یا می‌خواهیم دوجنسگراها (کسانی که برابری به هر دو جنس کشش جنسی دارند یا ممکن است با هر دو جنس رابطه‌ی جنسی داشته باشند) را هم شامل کنیم؟ این مسئله‌ای واقعی است زیرا، به خاطر محدودیت‌های اجتماعی، بسیاری از همجنسگرایان مجبورند دو زندگی موازی داشته باشند و در ظاهر دگرجنسگرایانه رفتار کنند. هم‌چنین نیز، برای مایی که می‌خواهیم بپذیریم فردی همجنسگراست یا نه، کاملاً ضروری است که مشخص کنیم آیا او باید با شخصی از جنسیت خودش رابطه‌ی جنسی داشته باشد یا همین که یک کشش جنسی نابِ افلاطونی داشته باشد کافی است؟ این پرسش، مسائل قابل ملاحظه‌ی دیگری را پیش می‌کشد: واژه‌ی همجنسگرا، واژه‌ی نوسازی است و برای دوستی‌های شفیقانه‌ی سده‌های هجدهم و نوزدهم به کار نمی‌رفته است. حالا آیا باید یک‌سری از افراد را به خاطر این که خودشان را همجنسگرا نمی‌دانستند از پژوهش‌مان کنار بگذاریم؟

این پرسش‌ها در کانون پژوهش‌های همجنسگرایی نشسته است، و هر پاسخی که داده شود نمایش‌گر دیدگاه ایدئولوژیکی پاسخ‌دهنده خواهد بود. تعریف بسیار سفت و سخت از همجنسگرایی و لژی‌نیسم، که گاهی در نوشته‌های همجنسگرایان مبارز به دست داده می‌شود، نشان‌دهنده‌ی آن تمایل شدید سیاسی‌ای است که می‌خواهد، با هویتی روشن و انحصاری، اجتماعات همجنسگرایان را، در مقابل جامعه‌ی غالبِ دگرجنسگرا، متحد سازد. این پدیده‌ی کناره‌گیری و پس‌زنی، مختص اقلیتی است که می‌خواهد علیه دشمنی‌ها و نفهمی‌های اکثریت بیاستد. از این روست که سوزان کاوین می‌گوید لژی‌نیست‌های اقلیتی و لژی‌نیست‌های جدایی‌طلب از رخ‌دادهای زنانه برداشتی کاملاً زنانه به دست می‌دهند.<sup>3</sup> بی‌گمان، او درست می‌گوید. تا همین چند سال پیش، تاریخ همجنسگرایی یک ناکجاآباد بود، و اصطلاح‌های همجنسگرا یا لژی‌نیستی خیلی کم به کار

<sup>2</sup> در این‌جا نمی‌توان همه‌ی تئوری‌های گوناگون همجنسگرایی را مورد واکاوی مشروح قرار داد. اما برای یافتن یک دیدگاه کلی می‌توان به Michel Foucault, *History of the Sexuality*, t1, La Volonte de savior, Paris, Gallimard, 1976, 211 pages و Kenneth Plummer, *The Making of the Modern Homosexual*, London, hutchinsons, 1981, 380 pages و David F. Greenberg, *The Construction of Homosexuality*, Chicago, the University of Chicago Press, 1988, 635 pages و Guy Hocquenghem, *le Desir homosexuel*, Paris, Editions universitaires, 1972, 125 pages و Evelyne Blackwood, *The Many Faces of Homosexuality*, New York, Harrington Park Press, 1986, 217 pages بنگرید.  
<sup>3</sup> Susan Cavin, *Lesbian Origins*, San Francisco, Ism Press, 1989, 288 pages, p.17.



می‌رفت مگر به عنوان چاشنی‌ای برای جوکی و بی‌آبروساختن کسی. کارهای برجسته‌ی تاریخ‌دانان همجنسگرایی چون جفری ویکس، لیلیان فیدرمن، و کلودیا شوپمن بود که واقعیت‌های تاریخ اجتماعی‌ای را آشکار ساخت که کاملاً گم‌نام بودند. افزون بر آن، پژوهش‌های بسیاری که درباره‌ی همجنسگراها بود لزبین‌ها را از قلم می‌انداخت، آن‌چنان که تاریخ ایشان (لزبین‌ها) مغفول شده است.

حالا ما هم از این که خلاف جهت حرکت کنیم (و همجنسگرایی مردانه را از قلم بیاندازیم) پرهیز کنیم. تمایل کاملاً قابل درک اجتماع همجنسگرایانِ مرد به ساختن تاریخ همجنسگرایی منجر به تاریخی «تلافی‌جویانه»<sup>۴</sup> شده است، که بر محله (جغرافیای منحصراً به همجنسگرایان) بیش از اندازه تأکید دارد، و خوب بودن و بد بودن یک ایده را به نسبت سود و زیانی که به مفهوم انحصاری همجنسگرایی می‌رساند مشخص می‌کند. این امر، به ویژه در دوران جنگ، منجر به مباحث خسته‌کننده‌ای از این دست شده است که آیا فلانی و بهمانی واقعا همجنسگرا بود یا نه. برای نمونه، ممکن است درباره‌ی ویرجینیا وولف<sup>۵</sup> بگویند که وی، به عنوان نمونه‌ی لزبین‌های دوره‌ی خودش، لزبینی کامل و ستیزه‌گر بود، در حالی که ممکن است دیگری با این نگر مخالف باشد و بگوید وی ازدواج کرده است و هرگز خودش را به عنوان یک لزبین تعریف نکرده است. هر دوی این نگرها، پیچیدگی رفتار انسانی را نادیده می‌گیرند و آن را به یک الگوی از-پیش-اندیشیده-شده فرو می‌کاهند. نگرهایی از این دست، دو خطر در پی دارند: (یک) رقیق کردن مفهوم همجنسگرایی، با این که گونه‌گونی‌های بی‌شماری از تجربه‌های فردی وجود دارد، (دو) و قلمروندی همجنسگرایی، آن‌چنان که نتوان این مفهوم را درباره‌ی هیچ‌کس به کار برد مگر اعضای گروه منحصری که از همه‌ی معیارهای سیاسی همجنسگرایی برخوردار باشند: کشش جنسی منحصراً همجنسگرایانه، رابطه‌ی جنسی منحصراً همجنسگرایانه، هویت اثباتی منحصراً همجنسگرایانه، و ستیزه‌گری‌ای آشکار.

تاریخ همجنسگرایی باید بین رفتار همجنسگرایی، که جهان شمول است، و هویت همجنسگرایی، که ویژه و زمان‌مند است، تمایز بگذارد. ضروری نیست که همجنسگرایان خودشان را بدین گونه تعریف کنند، حتی اگر افراد هم‌جنسی را بیابند که با هم‌جنس خود کشش و رابطه‌ی جنسی دارند.<sup>۶</sup> به همین گونه، ضرورتی ندارد جامعه هم، بر حسب کنش‌های جنسی افراد، بین‌شان تمایز بگذارد.

خود اصطلاح همجنسگرا (homosexual) کاملاً به یک جای‌گاه و زمان ویژه‌ای میخ‌کوب شده است. این اصطلاح، در سده‌ی نوزدهم، در اروپا، پدیدار شد، و کم‌کم کاربرد گسترده‌ای یافت. گویی کارولی ماریا کرتبری<sup>۷</sup> مجارستانی بود که این

<sup>4</sup> Revanchist: سیاستی که به دنبال تلافی‌کردن است به ویژه برای بازیافت سرزمین از دست رفته. این واژه در دهه‌ی 1870 به کار می‌رفت تا خواست سیاسی‌ای را تعریف کند که می‌خواهد، با

توسل به جنگ، سرزمین‌های از دست رفته را به خاک مادری بازگرداند. مترجم

<sup>5</sup> Adeline Virginia Woolf (1882 – 1941) رمان‌نویس و مقاله‌نویس انگلیسی، یکی از چهره‌های ادبیات مدرنیست سده‌ی بیستم. از آثارش: خانم دالووی (1925)، به سوی فانوس

دریایی (1927)، اوراندو (1928)، و اتاقی از آن خویش (1929). - مترجم

<sup>6</sup> برخی با این مفهوم همجنسگرایی کاملاً ناآشنا بودند؛ تا پیش از پایان سده‌ی نوزدهم، بیش‌تر موارد از این دست بوده است. برخی، این ویژگی‌های شخصیتی‌شان را عموماً بی‌معنی، نامهم، و ناجذاب پنداشته بودند؛ این نگرش پس از سده‌ی بیستم نیز رایج بود. دیگران از به کار بردن واژه‌ی "همجنسگرا" سر باز می‌زدند زیرا این واژه بازتاب‌دهنده‌ی ویژگی‌هایی بود که ایشان از آن ویژگی‌ها بی‌بهره بودند- که شامل تن‌فروشی، زندانیانی که به اجبار شرایط تن به کنش همجنسگرایی می‌دهند اما خودشان را دگرجنسگرا می‌دانند. پس، مسئله‌ی واژگان این است که برخی از مردان می‌پذیرند که عاشق مرد دیگری شده‌اند، اما از خوردن برچسب "همجنسگرا" پرهیز می‌کنند چرا که ایشان برخی تواردات زنانه‌گونه‌ای در آن واژه می‌بینند.

<sup>7</sup> Karoly Maria Kertbery (1824 – 1882) روزنامه‌نگار، زندگی‌نامه‌نویس، و فعال حقوق بشر اتریشی‌الصل مجارستانی. وی دوست نزدیکی داشت که همجنسگرا بود. این فرد، پس از آن که از سوی یک اخاذ تهدید شده بود کشته شد. کرتبری بعدها گفت که این رخداد دردناک وی را به موضوع همجنسگرایی علاقمند ساخت و از آن به عنوان «رانه‌ی غریزی‌ای» نام برد که «متحمل ناعدالتی می‌شود». در سال 1869، رساله‌ای نوشت با عنوان "پاراگراف 143 قانون جزای پروسی 14 آوریل 1851 و بازتأکید آن در پاراگراف 152 در قانون جزای پیشنهادی پیمان آلمان شمالی". در رساله‌ی دوم خویش، به همان موضوع پرداخت و قانون لواط پروس را به چالش کشید. پاراگراف 143 (که بعدها در قانون جزای امپراتور آلمان به پاراگراف 175 تبدیل شد) "حقوق انسان" را پایمال می‌کرد. وی مباحث لیبرال کلاسیک را پیشرفت داد و اعلام کرد که کنش‌های جنسی محرمانه‌ی مبتنی بر رضایت طرفین نباید به عنوان موضوعی در قانون جنایی قرار بگیرند. وی هم‌چنین مسئله‌ی مادرزادی و تغییرناپذیربودگی همجنسگرایی را پیش کشید و مباحثی را مطرح کرد که بعدها "الگوی پزشکی" همجنسگرایی شد. وی گفت که مردان همجنسگرا دارای ذات زنانه نیستند و قهرمان‌های بسیاری در تاریخ وجود دارند که همجنسگرا بوده‌اند. او نخستین کسی بود که این بحث ناآشنا را در رسانه‌های عمومی مطرح می‌کرد. کرتبری واژه‌ی همجنسگرا (homosexual) را به جای لوطاکار (pederast) نشاند و کسانی که به زنان کشش جنسی دارند را دگرجنسگرا (heterosexual) و استمناکاران را تکجنسگرا (monosexualist)، و

اصطلاح را در 1869 ابداع کرد و بعدها اجتماع پزشکی کاربردش را گسترش داد. تا پیش از آن، جامعه تمایزی میان افراد نمی‌گذاشت، اما میان کنش‌ها چرا. لواط در بسیاری از کشورها ممنوع بود. واژه‌ی "homosexual" تقریباً هرگز به کار نمی‌رفت و کم‌کم رایج شد. این واژه، با واژه‌های دیگر رقابت می‌کرد، به ویژه با واژه‌های منحرف و <sup>8</sup>uranist. این تغییرات واژگان، ناچیز و بی‌اهمیت نیستند: بل که بر عکس، آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه جامعه و خود همجنسگرایان در درک ما از پدیده‌ها تغییر ایجاد می‌کنند. تا پایان سده‌ی نوزدهم، فقط اصطلاحاتی وجود داشت که تحقیرکننده و توهین‌آمیز بودند و از آن‌ها برای اشاره کردن به چنین افرادی استفاده می‌شد: همجنسگرایی به مثابه‌ی یک کنش، از لواط متمایز نشده بود. پزشک‌ها با به کار بستن اصطلاح "homosexual" می‌خواستند بینش عینی‌شان، روی کرد علمی‌شان، و عدم پیش‌داوری‌شان از این پدیده را نشان دهند. با اتخاذ این واژگان، همجنسگرایان به هویتی بنیادین دست یافتند، اما این گامی بود که پی‌آمدهای بسیاری داشت: همجنسگرایان در مقوله‌ای علمی و پزشکی گیر افتادند و با اصطلاح و مفهومی درگیر شدند که جامعه‌ی دگرجنسگرا تعریف‌اش کرده بود. اتخاذ اصطلاح «gay»<sup>9</sup> تحولی مهمی را در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم نشان می‌دهد. این گزینش، نشان‌دهنده‌ی تمایلی بود به گریختن از تواردهای تحقیرکننده و پست‌کننده‌ی اصطلاح homosexual، و تایید دوباره‌ی هویت همجنسگرایی به مثابه‌ی یک اجتماع، و کاربست یک زبان غیرارزشی. تاریخ همجنسگرایی، تاریخ رفتار جنسی نیست، رفتاری که عملاً تغییرپذیر نیست؛<sup>10</sup> بل که، مطالعه‌ی روابط میان همجنسگرایان و جامعه و مشاهده‌ی واکنش‌هایی است که همجنسگرایان در راستای اثبات هویت‌شان داده‌اند. با این وجود، ممکن است شما از {هم‌نشینی} هویت همجنسگرایی و اعتبار مقوله‌بندی افراد بر طبق کنش‌های جنسی‌شان در شگفت شوید. به همین خاطر است که من می‌خواهم تعریف گسترده‌ای از همجنسگرایی را برگزینم. من به هر فردی که رابطه‌ی همجنسگرایانه، حتی موقتی یا افلاطونی، داشته است توجه کرده‌ام. به همین گونه، من، در متن بازنمایی و تفسیر، اروتیسم همجنسگرایانه (homoeroticism)، یعنی کشش پراکنده و حتی ناخودآگاه بین دو هم‌جنس، را به گونه‌ای گسترده کاویده‌ام.

## پژوهش درباره‌ی همجنسگرایی: مسایل روش‌شناختی

پژوهش درباره‌ی همجنسگرایی از منظری تطبیقی، ممکن است پیچیدگی‌های ناضروری‌ای بر کار ما بیافزاید. چرا نباید فقط روی یک کشور تمرکز کرد و همجنسگرایی را در آن کشور بررسی کرد؟ تجربه، راهنمای من برای انتخاب بوده است. در نخستین کارم<sup>11</sup>، روی همجنسگرایی در انگلستان (1919-1933) پژوهش کرده‌ام.<sup>12</sup> روشن است که سرنوشت همجنسگرایان انگلیسی، بیش‌تر، از نمونه‌ی آلمان تاثیر پذیرفته است. پس، شایسته است که هر دو کشور را به گونه‌ای موازی پژوهید. از

زاهدان و دخول کاران را pyggo pygist در یونانی یعنی کون) نامید. کربری آن اندازه زنده نماند تا پذیرش ایده‌اش را ببیند. اجتماع همجنسگرایان مجارستان سنگ مزار نوینی بر گوش نصب کردند و از 2002 تا کنون، هر ساله، جشنواره همجنسگرایان مجارستانی، با نثار حلقه‌ی گلی، بر مزار وی آغاز به کار می‌کند. - مترجم

<sup>8</sup> واژه‌ای است که ادوارد کارپنتر (Edward Carpenter) (1844 - 1929)، شاعر و فعال همجنسگرا و فیلسوف اجتماعی انگلیسی، برای اشاره به سمپوزیوم افلاطون و همجنسگرایی ابداع کرد. - مترجم

<sup>9</sup> این واژه تا پیش از میانه‌ی سده‌ی بیستم بیش‌تر به احساسات بی‌خیالی و شادمانی و سرخوشی و خودنمایی اشاره داشت و غیراخلاقی بودن را هم توارد می‌کرد. این واژه از gai (فرانسوی کهن) به انگلیسی وارد شده است که آن هم دست‌آخر از آلمانی گرفته شده است. نخستین متنی که از این واژه برای اشاره کردن به روابط همجنسگرایانه استفاده کرده است "دوشیزه فور و دوشیزه اسکین" (1922) (نوشته‌ی گرتروود اشتین) بود. اشتین از این واژه برای اشاره به لذت‌بینیسم یا سرخوشی اشاره می‌کند: «آن‌ها ... سرخوش بودند، آن‌ها یادگرفته بودند که چیزهای کمی هست که سرخوش باشد، ... آن‌ها کاملاً همیشه سرخوش بودند». - مترجم

<sup>10</sup> البته، این، نسبی است. فشن‌های جنسی‌ای هست که می‌آیند و می‌روند. برای نمونه، در انگلستان، روابط همجنسگرایانه دچار تحول شده‌اند؛ در طول دوره‌ی ویکتوریا، آزار جنسی کودکان، لذتی مرسوم بود. استمنای دوطرفه، کیرلیسی، و coitus contra ventrem (آمیزش جنسی بین دو مرد، بدون دخول) به لواط ترجیح داده می‌شد.

<sup>11</sup> Florence Tamagne, L'Homosexualite eb Angleterre, 1919-1933, DEA d'histoire de xxe siècle, under the direction of Anthony Rowley, IEP de Paris, 1991-1992, 188 pages.

<sup>12</sup> موضوع پژوهش در واقع محدود به پادشاهی متحد انگلستان بود، چرا که اسکاتلند و ایالت اولستر ایرلند قوانین همانندی درباره‌ی همجنسگرایی با پادشاهی متحد انگلستان نداشتند. وانگهی، اسکاتلند و ایالت اولستر موارد ویژه‌ای هستند. این دو ناحیه، به پیمایش ژرف‌تری نیاز دارند، که اکنون، به خاطر کمبود منابع، بسیار دشوار می‌نماید.

سویی دیگر، در مطالعات، به فرانسه خیلی کوتاه پرداخته‌ام. تاریخ همجنسگرایی فرانسه، چیز غریبی بود، و خیلی هم منطقی نبود: فرانسه‌ی دهه‌های 1920 و 1930، در حوزه‌های سیاسی و روشن‌فکری، به خاطر پروست<sup>۱۳</sup> و ژید<sup>۱۴</sup>، راهنمای اروپا بود. پس، از دید من آموزنده بود که فرانسه را هم در این پژوهش بگنجانم. از این رو، با آوردن این سه کشور به عنوان نمونه‌های نماینده، می‌توان نقشه‌ی همجنسگرایی در اروپای دوره‌ی جنگ را کشید، الگوها را تعریف کرد، و تعاملات و تمایزات برخی زمینه‌ها را فهمید و عمومیتی در اندیشه و سبک‌های زندگی همجنسگرایی در همه‌ی این سه کشور یافت. این سه کشور، در دهه‌های 1920 و 1930، در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل و اروپایی جای‌گاه موثری داشتند. این سه، در جنگ نخست جهانی شرکت داشتند و این جنگ پی‌آمدهای ناگواری برای هر سه، به ویژه برای آلمان، داشت. دوره‌ی کوتاهی پس از جنگ، دولت هر سه‌ی این کشورها خودشان را دموکراسی لیبرال می‌دانست که مجهز به نظام پارلمانی بودند. بعدها، وارد تعاملات پیوسته‌ی اقتصادی و تجاری و سیاسی و نظامی و اجتماعی و فرهنگی شدند؛ آن‌چنان که بدون صلاح‌دید یک‌دیگر تصمیمی نمی‌گرفتند.

همجنسگرایی، وقتی پژوهیده می‌شد، تاریخ طولانی‌ای می‌یافت. خیلی از کارهایی که در این زمینه انجام می‌شد تاریخ همجنسگرایی را از روزگاران کهن تا دوره‌ی معاصر بررسی می‌کرد، و انمود می‌کرد که این موضوع به سادگی می‌تواند تقلیل پیدا کند و همچنین {وانمود می‌کرد که} در سده‌ها یا حتی هزارهای گوناگون تغییراتی رخ داده است. مطالعه‌ی همجنسگرایی در تاریخی دراز، به معنی نادیده گرفتن تغییرات ناگهانی و هر ویژگی مشخصه‌ی هر دوره است. من اما، به نوبه‌ی خویش، می‌خواهم اثبات کنم که همجنسگرایی پدیده‌ای تاریخی است که درون بافت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مشخصی شکوفا می‌شود، و این را تنها در سایه‌ی رخ‌دادهایی می‌توان فهمید که نسبت به اجتماع همجنسگرایی هم درونی هستند و هم بیرونی. ثابت شده است که انتخاب یک دوره‌ی خاص تاریخی {برای پژوهش}، عامل مشخص‌کننده‌ی {در پژوهش} است. برای نمونه، تاریخ انگلستان مرا متقاعد ساخته است که سال‌های جنگ، هم برای همجنسگرایان و هم برای مفهوم همجنسگرایی، دوره‌ای حیاتی بر ساخته است. از پایان جنگ نخست جهانی تا کنون آغازگر دوره‌ی نامشخص آزادی همجنسگرایی است، و پژواک‌اش تا امروز، در اسطوره‌پردازی خرد و کلان فرهنگ همجنسگرا، زنده مانده است. اما انگار دهه‌ی 1920 پیش‌رفتی برای اجتماع همجنسگرایان به شمار نمی‌آید. افزون بر آن، در طول دهه‌ی 1930 برنامه‌های شدید و ویژه‌ای، در رژیم نازی در آلمان، برای مبارزه با و سرکوب همجنسگرایی آغاز به کار کرده بود. پس از جنگ دوم جهانی، باور به عصر طلایی همجنسگرایی ناپدید شد و سرنوشت همجنسگرایان در اردوگاه‌های نازی‌ها تبدیل به تابو شد. همجنسگرایی، بیست سال، زدوده شد. در واقع، تا همین تازگی‌ها، تاریخ همجنسگرایی در طول دوره‌ی جنگ تقریباً سانسور شده بود، و به جای آن اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم و همچنین دوره‌ی پس از جنگ در مرکز توجه بود. ما تازه آغاز کرده‌ایم که پیمان و شرایط ویژه‌ی دوره‌ی جنگ را به چالش بکشیم تا آن را برای تاریخ همجنسگرایی دوره‌ی سرنوشت‌سازی نشان دهیم. این واژگونی چشم‌انداز، از تاریخ‌نگاری آلمان ناشی می‌شود. این واقعیت که همجنسگرایان به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شده بودند و آزمایشات پزشکی مشخصی روی ایشان انجام می‌شد، بر تاریخ همجنسگرایی در آلمان سایه‌ی شومی انداخته بود و الهام‌گر پروژه‌های پژوهشی عمده‌ای شده بود. اما در فرانسه و انگلستان، علاقه‌ای به این دوره هنوز شکل نگرفته است؛ پس، ضروری است که دهه‌های 1920 و 1930 را مطالعه کنیم.<sup>۱۵</sup>

<sup>13</sup> Marcel Proust (1871 - 1922) رمان‌نویس، مقاله‌نویس، و منتقد همجنسگرایی فرانسوی است. بیش‌تر آوازه‌اش را مدیون رمان هفت جلدی‌اش، «در جستجوی زمان از دست رفته»، است.

است. - مترجم

<sup>14</sup> Andre Gide (1869 - 1951) نویسنده‌ی همجنسگرایی فرانسوی و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات 1947. - مترجم

<sup>15</sup> از دید من، همجنسگرایی در طول جنگ دوم جهانی خودش موضوعی است که به اندازه‌ی کافی برای بررسی جداگانه مناسب است.

تاریخ همجنسگرایی، تا همین تازگی‌ها، بیش‌تر به دست آمریکایی‌ها و برای گرامی‌داشت جنبش آزادی همجنسگرایی دهه‌ی 1970، و عمدتاً در زمینه‌ی مطالعات همجنسگرایی، کاویده شده است. این تاریخ بیش‌تر به این می‌پردازد که چرا و چگونه جنبش آزادی همجنسگرایی و هویت همجنسگرایی شکل گرفت و تحولات مربوط به AIDS چه بوده است. البته برخی از نویسندگان (هم مردان و هم زنان همجنسگرا) شیوه‌های زندگی همجنسگرایان در سده‌های گذشته، به ویژه در پایان سده‌ی نوزدهم (یعنی هنگامی که همجنسگرایی به عنوان یک "مفهوم" پدیدار شد)، را ردگیری کرده‌اند. پژوهش‌های کم‌تری در اروپا انجام شده است.

انگلستان، واکاوی خودش {از تاریخ همجنسگرایی} را بر گرایشی آمریکایی بنا کرد. اما، نویسندگانی هم بودند که علاقه‌ی ویژه‌ای به دوره‌های جدیدتر داشتند. کارهای تئوریک درباره‌ی هویت همجنسگرایی و ساختار همجنسگرایی گسترش پیدا کرد. این کارها، دوره‌های نخست را زیر پوشش گرفتند که تا کنون نادرند. از میان آن کارها می‌شود به موارد برجسته‌ای اشاره کرد؛ کتاب *coming out – Homosexual Politics in Britain from the 19<sup>th</sup> Century to the Present* (1979) نوشته‌ی جفری ویکس، از همجنسگرایی انگلستان کبیر ارزیابی کارآمدی به دست می‌دهد. در آلمان، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، نسل‌های جوان کوشیدند تا تاریخ کاملی از همجنسگرایی آلمانی بسازند، از اوج جمهوری وایمار گرفته تا سرکوب همجنسگرایان به دست نازی‌ها. در فرانسه‌ی دهه‌ی 1970، زیر رهبری گای هاکنگم<sup>۱۶</sup>، ژان-لویی بوری<sup>۱۷</sup> و میشل فوکو، کارهای تئوریک و مبارزاتی‌ای پا گرفت و گسترش پیدا کرد، گرچه گرایش همانندی به پژوهش تاریخی نشد.<sup>۱۸</sup> به تازگی، دوره‌ی پس از جنگ مورد واکاوی قرار گرفته است، اما در سال‌های اولیه عمدتاً مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود. برای هر تاریخ‌دان همجنسگرایی، یافتن منابع هم‌چنان یک مسئله‌ی اصلی است. منابع پزشکی، ادبی، زندگی‌نامه‌نویسانه، و پروپاگانداپی به راستی فراوان و آسان یافت هستند، حتی اگر شمار معینی از کارهای آلمانی‌ای که به همجنسگرایی پرداخته‌اند و بین دو جنگ منتشر شده‌اند، ناپدید شده باشند و هنگامی که هیتلر به قدرت رسید سوزانده شده باشند یا که در بمباران از بین رفته باشند. حالا مشکل بزرگ‌تری پیش می‌آید: به دلایل روشن، شهادت‌ها و اظهارات فردی از آن روزها، کمیاب است. جمعیت بر اساس آن موضوع سرشماری نمی‌شد و نشریات خیلی با احتیاط با آن برخورد می‌کردند. بیش‌تر منابع قانونی و پلیسی مبهم هستند. منابعی که در دسترس ما هستند موضوعات معینی را زیر پوشش گرفته‌اند: صحنه‌ی همجنسگرایانه، جنبش‌های همجنسگرا، و به ویژه؛ همجنسگرایی در مدارس عمومی انگلستان. به همین گونه، ارجاعات پزشکی و رمان‌ها و گفته‌های روشن‌فکران و چهره‌های مردمی بسیاری وجود دارد. روی دیگر سکه هویداست: درباره‌ی همجنسگرایان طبقه‌ی متوسط و کارگر دانسته‌های اندکی وجود دارد؛ واکنش‌های مردمی زیاد معتبر نیست (زیرا بیش‌تر این واکنش‌ها از سوی سوم‌شخص گزارش شده است)؛ و نشریات عموماً سکوت کرده‌اند، پس هر پژوهشی که بر پایه‌ی گزارشات روزنامه‌ای انجام شده باشد تحریف شده‌اند. افزون بر آن، لژیون‌ها در منابع ناشیانه ناچور نشان داده شده‌اند؛ شواهد و مدارک مربوط به مردان

<sup>16</sup> Guy Hocquenghem (1946 – 1988) نویسنده و تئوری‌پرداز کوئیر. وی به علت همجنسگرایی‌اش از حزب کمونیست اخراج شد و در شورش می 1968 دانش‌جویان فرانسه شرکت داشت. از نخستین مردان همجنسگرایی بود که به عضویت "پیش‌گامان همجنسگرایی کنش انقلابی" (FHAR) پیوست که اصلاً به دست لژیون‌ها پایه‌گذاری شده بود. با لیونل سوکاز (Lionel Soukatz) فیلم مستندی با نام *Race d'Ep!* (1979) درباره‌ی تاریخ همجنسگرایی نوشت و تولید کرد. هاکنگم نخستین کتاب در زمینه‌ی کوئیر تئوری را با نام *Homosexual Desire* (1972) نوشت. - مترجم

<sup>17</sup> Jean-Louis Bory (1919 - 1979) نویسنده، روزنامه‌نگار و منتقد فیلم. دهه‌ی 1970 فرانسه را با "مبارزه برای همجنسگرایان" وی می‌شناسند. در طول مبارزات خود، چندین مقاله و رمان منتشر کرد مانند *Eugene Sue, dandy et socialiste* (1973)، *La révolution de Juillet ou les Trois Glorieuses* (1972)، *the Pied* (1976) (که موفقیت زیادی برای‌اش به همراه داشت). وی در 1977 دچار افسردگی شدید شد و فرصتی پیش آمد تا *Cambaceres* (1978) را بنویسد. بوری خود را با گلوله کشت. = مترجم

<sup>18</sup> البته می‌توان به برخی از کارهایی اشاره کرد که با اندازه‌ها و علایق متفاوتی انجام شده است، مانند *Guy Hocquenghem, La Race d'Ep - Un siècle d'images de* (1978) Marie-Jo Bonnet, *Un choix sans équivoque*. Jacques Girard, *Le mouvement homosexuel en France* (1981) *L'homosexualité* (1978) Gilles Barbedette et Michel Carassou, *Recherches historiques sur les relations amoureuses entre les femmes, xvie-xxe siècle* (1981) Frédéric Martel, *Le Rose et le Noir* (1996) Maurice Lever, *Les Bûchers de Sodome* (1985) Paris gay 1925 (1981)

همجنسگرایان، در هر زمینه‌ای (به ویژه زمینه‌ی قانون)، فراوان‌تر از شواهد و مدارکی است که مربوط به لژیون‌هاست. تا آن‌جا که شده کوشیده‌ام تا تعادل ایجاد کنم اما همیشه کامیاب نبوده‌ام؛ همانگونه که خواهید دید، همجنسگرایی زنانه، مشکلات اجتماعی کم‌تری را پیش می‌آورد و از این رو کم‌تر به بحث کشیده می‌شود. افزون بر آن، بسیاری از لژیون‌ها خیلی با تدبیر و ملاحظه زندگی می‌کنند و نمی‌خواهند تجربیات خویش را عمومی سازند. هر چند، به تازگی پژوهش‌هایی درباره‌ی تاریخ لژیون‌ها آغاز شده و کتاب‌های بیش‌تری پدیدار شده است.

و سرانجام، مقایسه‌ای که بین سه کشور در طول دوره‌ای بیست ساله می‌شود، این اجازه را نمی‌دهد که به تفاوت‌های جزئی منطقه‌ای بپردازیم. همه‌ی صحنه‌های همجنسگرایی در کلان‌شهرها متمرکز شده‌اند، کلان‌شهرهایی که فعالیت بیش‌تر همجنسگرایان در آن‌جاها رخ می‌دهد. البته منظور آن نیست که در شهرهای حاشیه‌ای، همجنسگرایی وجود ندارد؛ نه، به هیچ روی منظور این نیست. اما ما مدارک اندکی در این باره داریم. من تا آن‌جا که شده است کوشیده‌ام به شهرهای ایالتی بپردازم. مطالعه‌ی منطقه‌ای تاریخ همجنسگرایی، که بررسی‌های خوبی ازش در آلمان آغاز شده است، یکی از علایق برجسته‌ی تاریخ‌نگارهای اجتماعی خواهد بود.

اما مسئله‌ی پلیس و منابع قانونی باقی ماند. پژوهش من درباره‌ی انگلستان و، به ویژه، آلمان متفاوت خواهد بود. {چرا که} هیچ منبع انگلیسی‌ای وجود ندارد، اما باز هم نمی‌تواند ما را از ترسیم تصویر کلی سرکوب همجنسگرایان بازدارد. بیش‌تر منابعی که وجود دارد آمارهای قانونی، گزارش‌های محکومیت همجنسگرایان، گزارشات و یادداشت‌های رسمی پلیس است. مطالعات منطقه‌ای ما را قادر خواهد ساخت تا نگاه ژرف‌تری به داده‌ها بیاندازیم و اختلافات جغرافیایی را در دستور کار قرار دهیم. پرونده‌های آلمانی فراوانند، اگرچه پراکنده و گسترده هستند. من ناچار شدم پژوهش‌ام را به بررسی‌هایی محدود کنم که گستره‌ی ملی مشخصی دارند. چندین پژوهش‌گر آلمانی، پروژه‌های پژوهشی بسیار ویژه‌ای را درباره‌ی شهرها آغاز کرده‌اند. از این نگر، پژوهش‌ام درباره‌ی فرانسه نیز با ناکامی‌های جزئی‌ای روبرو شد. فرانسه مورد بسیار خاصی بود: قانون فرانسه در دهه‌های 1920 و 1930، همجنسگرایی را مجازات قانونی نمی‌کرد، به همین خاطر طبیعی بود که مستندات اندکی بیابم. با این همه، بررسی پرونده‌های درباره‌ی تن‌فروشی همجنسگرایان در مناطق ساحلی اثبات می‌کند که نظارت شبه‌رسمی‌ای بر همجنسگرایان وجود داشته است. شوربختانه، ناممکن است که در این زمینه فراتر رویم: همه‌ی درخواست‌ها و بازپرسی‌هایی که در آرشیو ملی فرانسه و آرشیو پلیس گردآوری شده‌اند چنین فراروی‌ای را بی‌ثمر کرده است.

می‌خواستم از برخی انواع منابع پرهیز کنم. گویی تناقض است که زمان و انرژی زیادی را صرف کنیم و شواهد همجنسگرایان دوره‌ی جنگ را گردآوری کنیم. چنین افرادی شمار زیادی ندارند، و افزون بر آن، بازگردآوری گذشته‌ای بسیار دور، درباره‌ی عینیت موضوع تردید ایجاد می‌کند. تحریف، حتی تحریف‌های نارادای هم، ممکن است اعتبار خاطرات را به آسانی سست کند. بنابراین، من ترجیح دادم که به شواهد و مدارک مکتوب و صداهای ضبط‌شده‌ی موجود تکیه کنم، و همیشه آن‌ها را با دیدی انتقادی خواندم. بریده‌های روزنامه‌ها را هم با احتیاط مورد استفاده قرار دادم. با توجه به مشخصه‌ی جهانی این پژوهش، ناممکن بود که برای هر کشوری بررسی نظام‌مندی از نشریات داشته باشم. من نشریات همجنسگرا، دست‌کم نمونه‌هایی از آن‌ها، را بررسی کردم. پس، برای هر کشوری، من به یک روزنامه‌ی ملی تمرکز کردم، که به عنوان منبع به کار رفته است، و گاهی هم در موارد ویژه به دیگر روزنامه‌ها هم نگاهی کرده‌ام. واکاوی نشریات به ما امکان می‌دهد که خوانشی سیاسی از همجنسگرایی داشته باشیم. این پژوهش در آلمان انجام شده است، کشوری که نشریات چپ از نزدیک مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ من هم چنین نشریات معاصر، مانند Gay News، را مورد بازنگری قرار دادم. منابع فیلمی خیلی کم مورد استفاده بود، مگر سه یا چهار فیلم که نماد آن دوره بودند.

بسیاری از این منابع نیاز داشتند که خوانشی انتقادی شوند، به ویژه خاطرات و مجموعه‌ی خاطراتی که به دست

همجنسگرایان نوشته شده بود. آن‌ها منابعی ارزشمند و بی‌جایگزینی درباره‌ی شیوه‌ی زندگی همجنسگرایان هستند. هرچند، باید مراقب بود، به ویژه، درباره‌ی کارهایی که سال‌ها پس از رخداد نوشته شده است. در مورد شهادت‌های زبانی نیز می‌توان گفت که با گذشت زمان دچار تحریف می‌شوند. هنگامی که منبعی آشکار سوگیرانه است، مشکل کم‌تری پیش می‌آید - زیرا خودش تبدیل به موضوعی واکاوی قرار می‌گیرد. من هم‌چنین ادبیات آن دوره را به شکل گسترده‌ای به کار برده‌ام، گرچه مبنای بیش‌تر پژوهش من بر منابع ادبی نیست. (تاریخ‌دانان همجنسگرایی را اغلب سرزنش می‌کنند که مواد عینی ندارند، و ایشان ناچار می‌شوند تاکید کنند که تاریخ همجنسگرایی را می‌توان از ادبیات متمایز ساخت. با این وجود، کارهای ادبی منابع بسیار کارآمدی برای گرفتن اطلاعات است.) نویسنده، گواه زمانه‌ی خویش است؛ رمان‌نویس همجنسگرا، ادراک خویش از موقعیت را {به ما} می‌رساند، و رمان‌نویس دگرجنسگرا همیشه یک گرایش خاص باور عمومی را بازتاب می‌دهد. پس، ادبیات را نباید به بهانه‌ی عینیت کنار گذاشت. منابع سوگیر، به اندازه‌ی واکاوی‌های بی‌طرفانه، می‌توانند افشاکننده باشند. شایستگی ادبی این کارها مورد نظر نیست؛ شاه‌کارهای پروست، ویرجینیا وولف و توماس مان<sup>۱۹</sup> را می‌توان در کنار آشغال‌ترین رمان‌ها بررسی کرد، و هر یک بینش ویژه‌ای از همجنسگرایی به دست می‌دهد که در باور مردمی وجود دارد. باور ندارم که کار من جامع است، اما فکر می‌کنم که، روی هم رفته، گستره‌ی بسیار گسترده‌ای از مواد پژوهشی را در خود دارد. امیدوارم این کار موجب روشن‌شدن موضوعی شود که در طول دوره‌ی تاریخی‌ای که بسیار مهم است نادیده گرفته شده است، افزون بر آن {امیدوارم} شیوه‌های گوناگون برخوردی که در این سه کشور با همجنسگرایی شده است را روشن سازم تا مسئله‌ی همجنسگرایی، سوای از این که یک بُعد خرد تاریخ امورجنسی است، جای‌گاه‌اش را در تاریخ نگرش‌ها و بازنمایی‌های اجتماعی بیابد، و با به خدمت گرفتن استعدادی که همجنسگرایی برای توجه و دشمنی دارد {این کتاب} بتواند اسطوره‌ها و ترس‌های جامعه را افشا سازد. بی‌گمان، ادعا نمی‌کنم که می‌خواهم دوره‌ی جنگ، نازیسم و آغاز جنگ دوم جهانی را منحصر بر اساس امورجنسی تشریح کنم. ناگفته پیداست که عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نقش قطعی‌ای دارند. هم‌چنین، هدفام این نیست که تئوری روان‌شناسی تاریخی<sup>۲۰</sup> را تفسیر کنم، حتی اگر تئوری‌های روان‌شناختی تاریخی گاهی روشن‌گرند. با این همه، مطالعه‌ی همجنسگرایی باید به ما اجازه دهد تا به فهم نوینی از ترس‌هایی برسیم که حکومت و مردم به بخشی از خود دارند، و شاید {به ما اجازه دهد تا} تاثیر فانتزی‌های جنسی را در شکل‌گیری پنداره‌های عمومی مورد بازاریابی قرار دهیم.

<sup>19</sup> Thomas Mann (1875 - 1955) رمان‌نویس، داستان‌نویس، منتقد اجتماعی، خیر اجتماعی، مقاله‌نویس، و برنده‌ی نوبل. از آثار وی: تورینو کروگر (1903)، مرگ در ونیز (1912)،

تاملاتی درباره‌ی مرد اوتوبیایی (1918)، یک مرد و سگ‌اش (1918)، کوهستان جادویی (1924)، دکتر فاستوس (1947)، قوی سیاه (1954). - مترجم

<sup>20</sup> Psychohistory مطالعه‌ی انگیزه‌های روان‌شناختی رخدادهای تاریخی است. این رشته، ترکیبی است از روان‌درمانی و روش‌شناسی علوم اجتماعی، تا انگیزه‌ی اصلی رفتار اجتماعی و سیاسی گروه‌ها و ملت‌ها را در گذشته و اکنون بفهمد. این رشته، به ویژه به مطالعه‌ی تاثیرات پنهانی و کنش‌نگهداری از کودکان و کودک‌آزاری می‌پردازد. حوزه‌های سه‌گانه‌ی روان‌شناسی تاریخی: یک. تاریخ دوران کودکی (کودکان در سراسر تاریخ چگونه پرورش می‌یابند، خانواده چگونه ساخته شده است، کنش‌ها چرا و چگونه بر اثر گذشت زمان تغییر می‌کنند، جای‌گاه و ارزش متغیر کودک در جامعه در دوره‌های مختلف، چرا و چگونه دیدگاه‌های کودک‌آزاری و غفلت از کودکان تغییر می‌کند). دو. فردیت تاریخی افراد و انگیزه‌های ایشان در تاریخ. سه. رون‌شناسی تاریخی گروه (فهم انگیزه‌های گروه‌های بزرگ در تاریخ و امور جاری). - مترجم

# رسانه‌ها

ماها - مجله‌ی الکترونیکی هم‌جنس‌گرایان ایرانی

[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

دلکده - ماهنامه‌ی ادبی هم‌جنس‌گرایان ایرانی

[delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

رنگین‌کمان - فصلنامه‌ی دگرباشان ایرانی

[majalehranginkaman@gmail.com](mailto:majalehranginkaman@gmail.com)

چراغ - نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی

<http://cheraq.irqo.org>

[member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

<http://blog irqo.org>

هم‌جنس من - نشریه‌ی لذت‌های ایرانی

[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)

ضیافت

[www.ziaafat.org](http://www.ziaafat.org)